

کارنامه مجله حوزه،

در تحریف زدایی

از تاریخ حوزه

سید عباس رضوی

پیشینه حوزه‌های علمیه، با تلاش و تکاپوهای بنیادین، درآمیخته است. روشنگری، هدایت، ارشاد، بازشناساندن حق از باطل، راه از بی‌راه، گستراندن فرهنگ اسلامی، پیشبرد دانش و بنیان‌گذاری پایه‌های تمدن، برپا داشتن عدالت اجتماعی، بخشی از کارکرد روحانیت و علمای بیدار و آگاه شیعی است که در لابه لای تاریخ این نهاد مقدس، بازتاب یافته است.

تاریخ، به روشنی نشان می‌دهد که شالوده تمدن اسلامی، بر دیانت استوار بوده و عالمان دین، پرچمدار مدنیت بوده‌اند، مدنیت برخاسته از دین و سرچشمه گرفته از معارف ناب.

مشعلداری جهان اسلام در عرصه دانش، مدنیت، مبارزه با ستم، فقر، ناهنجاریهای اجتماعی، از سده‌های پسین، بر عهده این نهاد بوده است که نمونه‌های بسیاری می‌توان ارائه داد و برهه‌های فراوانی را می‌توان نشان داد و

روی آنها انگشت گذارد که عالمان دین، چه زیبا در سالم سازی جامعه و تعالی بخشی به کالبد روح آن، نقش آفرینی کرده اند.

رهبری انقلاب اسلامی، درایت و شجاعت در رویارویی با استبداد و استعمار، حضور جدی در آوردگاه مبارزه با تهاجم خارجی و شرکت در بازسازی ویرانه های به جای مانده از دوران ستمشاهی و... نمونه ای روشن، رخشان، افتخار آفرین از کارکرد حوزه های دینی و عالمان پرورش یافته و دانش آموخته در این نهاد مقدس است.

نیاز به تجربه پس از پیروزی انقلاب اسلامی و غلبه اسلام بر طاغوت، عالمان دین و دانش علمای طالب علمان، برای انجام رسالت و وظیفه هدایت گری، روشنگری، پیشین مبارزاتی، سازندگی و عمران، بسیج مردم و پی ریزی بنیادهای فکری و فرهنگی، نیازمند بهره گیری آن به آن از تجربه های راهگشای مردان عرصه فرهنگ و دانش هستند، عالمانی که در دورانهای پیشین حرکتی آفریده و یا بنیانهای فکری و فرهنگی را پی ریخته اند. تجربه هایی که بشود با آنها، جامعه دینی نوین بنیان گذارد و گامهای بلند در تعالی جامعه برداشت، فقر را مهار کرد، عدالت را گستراند و فرهنگ سالم و معنویت ناب را نهادینه ساخت.

کارنامه پیشینیان روشن اندیش، مصلح و برخوردار از دانش و بینش رخشان حوزه های دینی، ایران، عتبات عالیات، لبنان و... آن گونه که باید و شاید برای مردم و طالب علمان و فرهیختگان، روشن نشده است.

بی خبری حوزویان از کارکرد اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، تربیتی و علمی عالمان مصلح و بیدارگر پیشین حوزه ها و در دوره های گوناگون، پیامدهای ناگواری به بار آورده و می آورد که باید برای آن چاره اندیشید و موجهها و حرکتهایی آفرید، تا آگاهی از حرکتهای بنیادین علمای بزرگ دوره های پیشین، به

ذهن و فکر طالب علمان راه یابد و در حرکت‌های اجتماعی، فرهنگی و تربینی به کار آید. نباید از تاریخ‌نگاران بیگانه از حوزه، ناآشنای به نقش‌آفرینی عالمان در عرصه‌های گوناگون و یا ناباور به این نقش‌آفرینیها، یا وابسته به دربارها و بیگانگان، مادی‌گرا، غرب‌زده و... انتظار داشت تاریخ حوزه‌ها را بنگارند و آن چه روی داده، به قلم بیاورند که این انتظاری است بی‌جا و هیچ‌گاه برآورده نخواهد شد. به امید این که دیگران، به طور دقیق کارنامه علمای دین و حوزه‌ها را ترسیم کنند، نابخردانه است و چنین امیدی به حقیقت نخواهد پیوست.

حوزه‌ها، از این که در گذشته به این مهم؛ یعنی نگارش تاریخ حوزه‌ها و نمایاندن نقش برجسته علمای دین، به گونه دقیق و همه‌سویه و راهگشا، در هر دوره، اهمیت نداده و از کنار آن، سهل‌انگارانه و بی‌تفاوت گذشته‌اند، خسارتی جبران‌ناپذیر، به حرکت‌های اسلامی و شیعی زده و نسل‌های بعدی را از ریزخیزش‌های بزرگ و درس‌آموزیهای آن جنبشها محروم ساخته‌اند.

اما امروز باید از گذشته عبرت گرفت و دچار آن اشتباه‌های جبران‌ناپذیر و خسارت‌های بسیار عمیق نشد و به تلاش برخاست هم‌رویدادهای گذشته را، با کمک از آگاهان و اسناد و مدارک به جای مانده، بازسازی کرد و واقع را نمایاند و هم‌رویدادهای کنونی را دقیق ثبت کرد و پاسخ تحریف‌گران را، بدون قوت وقت، داد، تا آیندگان، از تلاش‌های سترگ و قهرمانیها و حماسه‌آفرینیهای علمای سرتاسر دنیای اسلام، بی‌خبر نمانند.

کاری حوزه‌ها حفظ میراث خود، کم‌کاری کرده‌اند. بی‌اهمیتی حوزه‌ها، حوزه‌ویان و عالمان آگاه و بیوتات، در نگهداری اسناد و مدارک، در نگارش و ثبت حماسه‌ها و خاطراتی که علمای حاضر در صحنه‌ها و نقش‌آفرین در حماسه‌ها، برای نزدیکان و شاگردان گفته‌اند، حوزه‌ها را برای مدت بسیار

بسیار طولانی، از قافله تمدن بشری، واپس نگهداشته است که این خسارتی است بزرگ و غیر درخور جبران.

شاید کسانی بگویند، دستگاه‌های جور و سانسورچیهای وابسته به قدرتها و دربارها، چنین اجازه‌ای به اهل علم و حوزه‌ها نمی‌دادند و به هیچ روی، نمی‌گذاشتند واقع‌نگاری کنند و البته این درست است، نه در همه موردها.

آیا نمی‌توانستند تاریخ پرفراز و نشیب روحانیت، شکستها و پیروزیها، کامیابیها و ناکامیها، تدبیرها و بی‌تدبیری‌ها را بنگارند، پنهان و به دور از چشم اغیار نگهدارند و در روزگار مناسب چاپ کنند و نشر دهند و اگر در دوران حیات خود مجال این کار نیافتند، در آخرین و واپسین روزهای حیات به افراد امین بسپارند که اگر فضای آزادی پدید آمد نشر دهند؟

زندگی سیاسی، مبارزاتی، علمی و تربیتی علمای بزرگ، نقش آنان در تربیت طلاب و ارشاد مردم، چگونگی برخورد آنان با مشکلات و ناهنجاریهای جامعه و ستم‌پیشگان، استعمارگران، خوانین، یاغیان و...

یا با پدیده الحاد، حرکت‌های غیردینی، فرقه‌سازیها، موجهای فرهنگی بیگانه و... را باید به گونه‌ای به آیندگان می‌رساندند و نسلهای بعدی را می‌آگاهانند. مدارک و اسناد را و نامه‌های مهم علمای بزرگ و مراجع تقلید و زعمای حوزه‌های علمیه را به عنوان گنجینه‌ای گرانبها نگه می‌داشتند و دست به دست، به نسلهای بعدی می‌رساندند. ما اکنون از نامه‌ها، اسناد و مدارک مهم عالمان پیشین، حتی آیت‌الله حائری، آیت‌الله بروجردی، بی‌خبریم.

حوزه‌های امروز، از تجربه‌های پیشینیان بی‌بهره‌اند. هم از تجربه‌هایی که برای رشد علمی و بالندگی معنوی به آنها نیاز است و هم از تجربه‌های اجتماعی و سیاسی که در برخورد با ناهنجاریهای اجتماعی و سالم‌سازی جامعه به کار می‌آیند و در مسائل سیاسی می‌توان از آنها بهره برد.

دور ماندن امروز جامعه اسلامی از میراث‌های گرانبهای معنوی، به خاطر به روی کاغذ نیامدن و ثبت و ضبط نشدن شکوه آفرینیهای معنوی است که در روزگار گذشته، در جای‌جای این دیار، در حوزه‌های پرشکوه، جبل عامل، حله، کربلا، نجف، سامرا، اصفهان، تهران، مشهد و قم، رخشش و درخششی داشته و بس چشم‌نواز و حیرت‌افزا بوده است.

افزون بر این کوتاهی‌ها و سهل‌انگاریها و بی‌تفاوتیها در ثبت و ضبط تاریخ، نباید از لجن‌پراکنی قلم‌های کینه‌ورز، کتمان‌گریهای قلم‌بمزدان و وارونه‌نویسیهای آنان چشم‌پوشید که سخت ویران‌گر و تباهی‌آفرین بوده‌اند و آن چه برای ما به جای گذاشته‌اند، سخت آزاردهنده و اشم‌آزآور است. از باب نمونه، بنگرید به آن چه که از زیر دست دربار پهلوی به نام تاریخ پیرون آمده است. کتابهای تاریخی این دوره، آکنده از دروغ است، یا کتمان حقیقتها و وارونه جلوه دادن واقعیتها.

نهیضت پانزده خرداد ۱۳۴۲، به رهبری امام خمینی، با نقش‌آفرینی عالمان بیدار و طالب‌علمان شجاع و دلاور، در کتابهای تاریخ، نه تنها بازتاب نیافت از نهضت - که انتظارش هم نمی‌رفت - وارونه جلوه داده شد. البته، از تاریخ‌نگاران درباری، انتظار واقعیت‌نگاری نبود. اما از کسانی که انتظار می‌رفت این حرکت مردمی و ضد تحجر و استثمار و استعمار را بازتاب دهند، کلمه‌ای در این باب نگفتند و ننوشتند. کتابهای خود را از هر رطب و یابسی انباشتند، جز از کلمه انقلاب، حرکت، خیزش و رستاخیز پانزده خرداد.

بله، کسانی که ادعای روشنفکری، واقع‌نگری و بی‌طرفی در نگارش تاریخ و رویدادها داشتند، از کنار این رویداد بزرگ تاریخ معاصر، سرد و بی‌تفاوت گذشتند. رویدادی که اثر عمیق در باورها گذاشت و دگرگونی

تاریخ‌نگاریهای

س‌آلود پس

از نهضت

زده خرداد

فرهنگ مردم را در پی داشت و خیزشهای بعدی را به دنبال. دربار پهلوی، تنها به کتمان گری، وارونه نویسی و تحریف آن و دادن حق السکوت به تاریخ نگاران بسنده نکرد که هر آزاده‌ای هم دست به قلم برد و به نگارش تاریخ پرداخت، قلمش را شکست و دهانش را دوخت. اگر پی می‌برد، عالمی، طالب علمی و آزاده‌ای، نوشته و یا یادداشت‌های تاریخی دارد، نیروهای امنیتی و سانسورچیهای خود را وامی‌داشت، تا آن نوشته‌ها را از بین ببرند.

تاریخ نگاران درباری و استعماری، واقعیتها را نمی‌توانستند تاب بیاورند. از آگاهی و بیداری مردم، سخت در هراس بودند. در سانسور و قلب حقایق، کار را به جایی رساندند که در کتابهای تاریخی دست بردند و هر جا شمه‌ای از حقیقت را دیدند، قلب کردند، یا زدودند و پس از این دست کاری، اجازه نشر دادند. در مجله حوزه، از این شگرد دربار، چنین پرده برداشته شده است:

«پس از حماسه بزرگ پانزده خرداد، رژیم پهلوی به تکاپو افتاد تا کارنامه سیاهی از علمای بزرگ پیشین ارائه دهد. از این روی، به تاریخ نویسی و تحریف تاریخ روی آورد و در این راستا، از جمله آثاری که قلم بمزدهای وابسته به دربار، در آن دست بردند، جلد دوم تاریخ سیاستگران دوره قاجار بود. در این اثر که پس از قیام پانزده خرداد نگاشته شده، آورده‌اند:

«مقارن این ایام، سید محمد مجاهد، که یکی از روحانیون مقیم عتبات عالیات بود و سالهای دراز، توسط قنصل انگلیس مقیم بغداد، از موقوفات قلابی هندوستان، متنعم بوده، برای روشن کردن جنگ، مأمور ایران کردند... حاجی میرزا آقاسی هم، که در سلک ملاها درآمده بود، علی‌رغم قائم مقام، با سید مجاهد و اعوانش، همدست شده و با دسته عبداللہ خان امین الدوله، بیرقدار

سیاست انگلیس همکاری می‌کرد. این دار و دسته، همه‌جا، قائم

مقام را مخالف آزاد کردن مسلمانان قفقاز شهرت می‌دادند...»

سامان‌دهندگان کتاب، پس از این وانمود کرده‌اند، سید مجاهد، از

موقوفات «اود» حقوق دریافت می‌کرده، خواننده را به کتاب دیگر

خان ملک ساسانی: «دست پنهان سیاست انگلیس» ارجاع داده‌اند که

گویا در آن، اسنادی وجود دارد که بیانگر حقوق‌بگیری سید مجاهد

از موقوفات «اود» هندوستان است. در حالی که خان ملک در آن

کتاب، به وقف‌کننده و انگیزه وی، برابر آن چه بر سر زبانها شایع

بوده، پرداخته و درباره سید مجاهد، سخنی به میان نیاورده است.

مجله حوزه با تکیه بر اسناد و مدارک، در پاسخ خان ملک ساسانی و یا

کسانی که در تاریخ او دست برده‌اند (زیرا جلد دوم تاریخ او، به سال ۱۳۴۶

نشر یافته که سال فوت خان ملک ساسانی است، یعنی در روزهایی که نویسنده

در بستر بیماری بوده، کسانی مأمور بوده‌اند که در فیضهای وی دست ببرند و به

چاپ بسپارند) آورده است:

«موقوفه «اود» هندوستان به سال ۱۸۵۰ م / ۱۲۶۶ هـ. ق بنیان گذاشته

شده، در حالی که سید مجاهد، به سال ۱۲۴۲ هـ. ق دیده از جهان

فرو بسته است. با این حساب، بیست و چهار سال پس از درگذشت

سید مجاهد، موقوفه «اود» هندوستان، بنیان گذاشته شده، حال

چطور سید مجاهد، حقوق‌بگیر موقوفه «اود» بوده است.»^۱

ایادی رژیم شاه، برنامه راهبردی شان این بود که: جایگاه والای روحانیان

و عالمان دین را در بین مردم، درهم بکوبند. چون بدون ویران کردن این

جایگاه، به هیچ روی رژیم شاه نمی‌توانست به نقشه‌ها و برنامه‌های خائنانه

خود، جامه عمل پوشد.

از این روی، وانمود کردند که علما، برخلاف مصالح ملی و میهنی حرکت کرده و در بسیاری از حرکت‌های سیاسی و اجتماعی، راه خطا پیموده‌اند.

دست‌های پلید و آلوده، در سلک تاریخ‌نگاری، کاری کردند که مردم، بویژه تحصیل‌کردگان، به حرکت روحانیت بدگمان شوند. قلم به دستان تجددگرا و غرب‌زده نیز در این پروژه، با رژیم شاه هم‌نوا شدند و هر یک از زاویه‌ای به ویران کردن میراث‌های معنوی این سرزمین پرداختند.

کم‌تر شخصیت برجسته و نامور مذهبی از گزند قلم‌های مسموم غرب‌زدگان و قلم‌بمزدان درباری در امان ماند. چهره هر یک از نقش‌آفرینان و تاریخ‌سازان حوزوی، به گونه‌ای، زشت جلوه داده شد.

نسل جدید را، یا با چهره‌های تحریف‌شده و مخدوش روبه‌رو کردند، یا با چهره‌های نه‌چندان مهم. یعنی با عالمانی که نقش اول را در یک حرکت بزرگ دینی و سیاسی در برهه‌ای داشتند، به گونه‌ای برخورد کردند و آنان را به حاشیه بردند و ویژگی‌ها و برجستگی‌هایی که داشتند، فروپوشاندند و به قلم نیاوردند که نسل جدید به جایگاه و پایگاه آنان پی‌نبرد. در عوض، چهره‌های خائن، بی‌نقش و بسیار بسیار کم‌نقش را بزرگ جلوه دادند و سبب گمراهی افراد شدند.

کافی است در این باره به لغت‌نامه دهخدا بنگرید که چسان از تب‌کارانی چون رضاخان و پیرم ارمنی با ستایش فراوان نام برده می‌شود و نسبت به علمای نقش‌آفرین در حرکت‌های سیاسی-اجتماعی بی‌مهری روا داشته می‌شود.

در این کتاب مرجع و مهم، از شهید مدرس و رویارویی شجاعانه او با رضاخان و سرانجام قهرمان آزادی، سخنی درخور آن مقام و نمایان‌گر روح بلند و حرکت شورانگیز او، به قلم نمی‌آید و از شهادت آن مرد بزرگ به دست

رضاخان، در تبعیدگاه، حرفی زده نمی‌شود و مرگ او در تبعید، طبیعی جلوه داده می‌شود:

«سرانجام، پس از چند سال حبس و تبعید، در سال ۱۳۵۶ ق در

کاشمر، درگذشت و در همان جا مدفون شد.»^۲

روشنفکران و تاریخ‌نگاران این مرز و بوم، حتی کسانی که وابسته نبوده و از دایره امر و نهی دربار بیرون بوده‌اند، از نظر ذهنی و فکری به گونه‌ای ساخته شده و رشد کرده بودند که نمی‌توانستند اوج حرکت علمای دین را در برهه‌های حساس و نقش آنان را در استقلال کشور و تاراندن دشمن از این دیار، دریابند و به سبب گرفتار آمدن در تارهای عنکبوتی اوهام و خیالها و پندارهای روشنفکر مآبانه، از درک واقعیتها و حقیقت ناب ناتوان بودند.

تنها تاریخ‌نگاران و روشنفکران درباری و غرب‌زده نبودند که به قلب حقیقت پرداختند که تاریخ‌نگاران و روشنفکران شرق‌زده نیز، در این لجن‌زار غوطه‌ور بودند.

مجله حوزه، در دو دهه کار مطبوعاتی خود، افزون بر رو کردن دستهای پلید و آلوده درباریان و غرب‌زدگان قلب‌گر و واقعیت را در عرصه تاریخ‌نگاری، مارکسیست‌ها را نیز رسوا کرد و سخنان آنان را در تاریخ‌نگاری معاصر بی‌اعتبار ساخت و با غور و بررسی تاریخ، نمایاند که تاریخ‌نگاران و روشنفکران مارکسیست، چه بی‌باکانه دروغ می‌گویند و چه خائنانه، تاریخ‌سازی می‌کنند.

مارکسیست‌ها، آن چه واقع شده و روی داده بود، نقل نمی‌کردند، آن چه لازم بود و برای سیاست‌های راهبردی آنان ضرورت داشت می‌ساختند. تاریخ می‌ساختند، تا به پندار خویش، جا پای خود را در ایران استوار سازند.

از نگاه این تاریخ‌نگاران وارونه‌نویس، هر کس با سیاست‌های شوروی همراه

نبود، در صف ارتجاع جای می گرفت^۳ و هماهنگ و دنباله‌رو سیاستهای انگلیس. در این بازی شوم، تحریف‌گری، سرلوحه کارشان بود. برای جای پا باز کردن در دل تاریخ و ریشه‌دار و انمود ساختن حرکت‌های مادی و مادی‌گرایانه، حرکت‌های معنوی را به چیزی نمی‌انگاشتند و برای آنها ارزشی قائل نبودند و آنها را حرکت‌های کور قلمداد می‌کردند. در این باره تفسیر و تحلیل آنان از جنبش‌های ایران، در خور مطالعه است.

مارکسیستها، نهضت پانزده خرداد، به رهبری امام خمینی را، چون نه با نسخه غرب هماهنگی داشت و نه با نسخه شرق، شورشی کور قلمداد کردند و از کنار آن گذشتند.

شگفت این که، نه تاریخ‌نگاران غرب زده و نه تاریخ‌نگاران شرق زده، آنی از قلب حقیقت باز نایستادند، همچنان بر آن اصرار ورزیدند، حتی پس از پیروزی انقلاب اسلامی، حاکمیت ارزش‌ها، غلبه معنویت بر مادیت. همان چیزی که هیچ‌گاه باورش نکردند و تلاش ورزیدند، نادیده‌اش انگارند و آن را به حساب نیاورند و جبهه‌ای برای آن باز نکنند و اثری و رد پای در بین مردم و جایگاهی در قلب آنان برای آن نبینند و یا اگر می‌بینند، بی تفاوت از کنار آن بگذرند. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، اینان به جای درس‌آموزی و عبرت از رسوایی که خود و پیشینیان و آموزگاران‌شان به بار آورده بودند، باز هم کینه‌توزانه رویه پیشین را پیش گرفتند و با بهره‌مندی از فضای باز سیاسی، در فضاها و جبهه‌های گوناگون به مبارزه با روحانیت و انقلاب اسلامی پرداختند. در قالب شعر، رمان، تاریخ‌نگاری، خاطره‌گویی، رمان تاریخی، داستان، فیلم و تئاتر و... با بنیان‌گذاران این حرکت بزرگ و شکوه‌مند، به رویارویی برخاستند.

اینان، به این بسنده نکردند که پس از انقلاب اسلامی، به خرده‌گیری از عالمان زنده حاضر در صحنه پردازند و با آنان به رویارویی برخیزند و هدف

تاریخ، به روشنی نشان می‌دهد که شالوده تمدن اسلامی، بر دیانت استوار بوده و عالمان دین، پرچمدار مدنیت بوده‌اند، مدنیت برخاسته از دین و سرچشمه گرفته از معارف ناب.

مشعلداری جهان اسلام در عرصه دانش، مدنیت، مبارزه با ستم، فقر، ناهنجاریهای اجتماعی، از سده‌های پسین، بر عهده این نهاد بوده است که نمونه‌های بسیاری می‌توان ارائه داد و برهه‌های فراوانی را می‌توان نشان داد و روی آنها انگشت گذارد که عالمان دین، چه زیبا در سالم‌سازی جامعه و تعالی بخشی به کالبد روح آن، نقش آفرینی کرده‌اند.

خویش را پیش ببرند که افزون بر شایعه پراکنی و ترور شخصیت عالمان حاضر در عرصه‌های انقلاب اسلامی و نقش آفرین در رهبری مردم، به عالمان پیشرو در نهضت‌های پیشین نیز، بی حرمتی کردند و با لجن پراکنی علیه آنان، به گمان خود خواستند، الگوهای راستین روحانیت و ریشه‌های فکری انقلاب اسلامی را خراب کنند. به مردم و نسل جدید، به زور دشنه زهر آگین تبلیغ بقبولانند که روحانیت، همان‌گونه که در مشروطه و نهضت نفت، راه درستی را نرفت، در این انقلاب هم، چنین خواهد کرد و شما مردم را دچار همان سرنوشت خواهد کرد. از این روی از این راهی که می‌روید برگردید و با ما همراه شوید!

اینان، نه تنها در روزنامه، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها و شبنامه‌های خود این جریان را دنبال کردند که با نفوذ در بین نویسندگان و تدوین‌کنندگان کتابهای درسی سیاست تحریف‌گری و وارونه‌نویسی و خدشه وارد ساختن به عالمان بزرگ را پی گرفتند. تا آن‌جا که امام در واکنشی، از نویسندگان متعهد خواست: از میراث‌های تاریخی و حیثیت بزرگان، پاسداری کنند.

امام، در حکمی رئیس‌جمهور وقت، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای را مأمور می‌کند:

نسبتهای ناروایی که در کتابهای درسی به آقایان بهبهانی و طباطبایی داده شده، اصلاح کند. در این حکم آمده است:

«... باعث تعجب و تأسف است که نظام آموزشی کشور اسلامی ایران، نسبتی به مرحوم بهبهانی دهد که حتی کسروی، با آن سوابق ضد اسلامی، درباره ایشان نمی دهد. کسروی ضد دین، پس از تجلیل از آقایان: بهبهانی و طباطبایی، دستور بهبهانی و طباطبایی به مردم را در پناه بردن به سفارت یک دولت بیگانه رد می کند. از حضرت عالی، که دلسوز اسلام و انقلاب هستید، اکیداً می خواهم مسؤولی برای رسیدگی به این امور گذاشته، تا در تمام این گونه موارد، شما را در جریان بگذارد...»^۴

مجله حوزه این نشریه پیشاهنگ با دغدغه بازسازی تاریخ حوزه ها وارد گود شد. بازسازی و بازسازی تاریخ حوزه ها را وجهه همت خود ساخت. بر آن شد نقش علمای دین و تاریخ حوزه ها را در برهه های گوناگون بنمایاند و الگوهای راستین را، یکان یکان، بشناسد و بشناساند و اندیشه و رفتار سیاسی آنان را مشعل راه اصحاب خود و روندگان قرار دهد.

روشنگری دقیق و درست اندیشه ها و رفتارهای سیاسی، اجتماعی، تربیتی و فرهنگی عالمان دین، در ادوار گوناگون، رسالتی بود که هر حوزوی و روحانی آگاه، در روزگار فتنه، باید برمی داشت. در روزگاری که کسان و جریانهایی، به تبارتراشی برای خود رو آورده اند، از خرد به دور است که روحانیت، از تبار خود غافل بماند و در شناسایی و شناساندن آن کوتاهی کند. تا آن جا که جریانهای بی ریشه و بی بته، با پایین آوردن سطح دید و نگاه عالمان بزرگ و پیشاهنگ در حرکت های دینی و اجتماعی و تحریف و تفسیر نادرست از اندیشه های آنان، تلاش

ورزیده‌اند، جریان فکری خود را به ایشان پیوند بزنند و چنین بنمایانند اندیشه‌شان، پرتو گرفته از اندیشه فلان شخصیت مصلح و فرزانه تاریخی است. با سید جمال‌الدین اسدآبادی، میرزای نائینی و... چنین معامله کرده و می‌کنند که حوزه‌های علمیه باید چاره‌ای بیندیشند و نگذارند چنین قله‌هایی گرفتار کوتاه‌اندیشیها شوند و نیز نگذارند شخصیتها و بزرگان نقش‌آفرین در انقلاب اسلامی در غبار کوتاه‌نظریهای جریانهای بی‌ریشه و بی‌اصل و نسب گم شوند. رفتار و نوع برخوردی که امروز جریانهای بی‌ریشه با اندیشه‌ها و مبارزات سیاسی سید محمود طالقانی، مصلح، مفسر و روشن‌اندیش روزگار ما است می‌کنند، زنگ خطری است برای حوزه که باید به هوش باشد و هوشیارانه از اندیشه‌های بلند فرزندان خود پاسداری کند.

مجله حوزه از اوان تأسیس تاکنون، با همین نگاه به بررسی اندیشه‌های بزرگان حوزه، در ادوار گوناگون پرداخته است. رسالت خود دانسته و می‌داند که اسناد تاریخی را بررسی کند و لابه‌لای تاریخ را بکاود، اندیشه‌ها و کارکرد علمای بزرگ را در برهه‌های حساس، که تحریف‌گران روی آنها دست گذاشته بودند، بنمایاند.

برای این هدف، راه‌های گوناگونی را پیمود: مقاله‌هایی عرضه کرد، ویژه‌نامه‌هایی سامان داد و بخشی را هم ویژه ساخت برای پرس‌وجو از شاهدان عینی رویدادهای تاریخ معاصر، نزدیکان و شاگردان علمای بزرگ و... در این حرکت، برگهای ارزنده‌ای از رویدادهای مهم تاریخ حوزه‌ها و علما را بازسازی کرد و آنها را از خطر نابودی و فراموشی در امان داشت و با این راهی مطمئن و هموار برای تاریخ‌پژوهان گشود.

و این پیام را به گوش تمامی اهل فکر و حوزویان رساند که دستاردهای بزرگ و جاودانه امروز، که در انقلاب اسلامی جلوه‌گر شده، ریشه در دیروز

دارد و این روشنایی خیره‌کننده و شگفت‌انگیز، قَبَسی از صدها سال رنج و تلاشِ عالمان آگاه و روشن ضمیر و حوزه‌های پیشین است.

و به روشنی فهماند که همگان وظیفه داریم این گنجینه پربها را بهتر بشناسیم و آن را از تحریف و دگردیسی در امان بداریم که غفلت از پاسداری این گنجینه بزرگ و هویت تاریخی، ما را با خسارتهای جبران‌ناپذیری دست به گریبان می‌کند.

در این گزارش، سرفصلهایی از کارکرد مجله حوزه، در تحریف‌زدایی از تاریخ حوزه‌های علمیه فراروی اهل تحقیق و جست‌وجو گذاشته شده است، به امید این که مفید افتد و راهگشا باشد.

عالمان و پادشاهان

از شبهه‌ها و پرسشهای مطرح دیروز و امروز، نزدیک شدن شماری از علمای دین به دربارها و معاشرت با پادشاهان است.

به پندار اینان، این دسته از عالمان درباری بوده‌اند و برابر اسلام و مذهب شیعه، امری ناپسند و ناشایست انجام داده و مورد نکوهش‌اند. زیرا نزدیک شدن و نشست و برخاست با فرمانروایان و پادشاهان خونخوار، بی‌رحم، شقاوت‌پیشه و ستمکاری چون هلاکو خان مغلول، شاه عباس، شاه طهماسب صفوی، فتحعلی شاه قاجار و... با هیچ منطقی سازگار نیست.

این پرسش بجاست. پرورش یافتگان مکتب تشیع، نباید و نمی‌توانند با کسانی نشست و برخاست داشته باشند و در سر و سامان دادن و به سامانی حکومت حکومت‌گران و فرمانروایانی نقش بیافرینند که به ناحق و غاصبانه براریکه فرمانروایی مسلمانان تکیه زده و ستم‌پیشه کرده و حقوق مردم را نادیده می‌انگارند و هیچ حقی برای مردم نمی‌شناسند و جز بر هوا و هوس حکم نمی‌رانند.

اما اگر مصلحت مردم و مهار ستم‌پیشه‌ای و رونق و گسترش آموزه‌های متعالی دین، کوتاه کردن دست اشرار و پدیدآوردنندگان ناامنی و هرج و مرج، ایجاب کند که عالمی ذوفنون و دارای دانشهای روز و کارآمد در عرصه‌های گوناگون، به پادشاه نزدیک شود و بتواند طرحها، پیشنهادهای و برنامه‌های اصلاحی خود را ارائه دهد و به پادشاه بقبولاند، بی‌گمان، نزدیک شدن او به پادشاه در حد ضرورت، لازم و واجب است و اگر در این امر کوتاهی کند، بازخواست خواهد شد.

عالمان دین در دستگاه فرمانروایان مغول

خواجه نصیرالدین طوسی، سرآمد دانشمندان، روشن‌اندیشان و سیاستمداران دوران **نصیرالدین طوسی و هلاکوخان** خویش بود. اگر او به حاکمان و فرمانروایان کاری نداشت، آنان با او کار داشتند. به هیچ روی نمی‌گذاشتند گوشه‌ عزلت را برگزینند و کاری به حکومت نداشته باشد. او باید یا در بند می‌بود، یا در هرم قدرت، چون هر حکومتی از عزلت‌گزینی و کناره‌گیری او در هراس بود و حکومتها می‌دانستند با این جایگاه و پایگاه علمی و سیاستی که دارد، آرام نمی‌گیرد، دیر، یا زود، با محوریتی که در دانش و سیاست دارد، علیه حکومت دست به کار خواهد شد. حکومتی که او را با خود همراه نمی‌کرد، نه پایگاه علمی داشت و نه پایگاه مردمی. هر حکومت و حکومت‌گری نیاز به او داشت، تا از دانش و تدبیر او بهره‌برد. اگر کمک نمی‌رساند، بی‌گمان باید گوشه‌ زندان را برمی‌گزید.

خواجه، چون خردمند بود و با سیاستها آشنایی تمام داشت، خردمندانه دید از دانش و فنونی که برخوردار بود و جایگاهی که در نزد فرمانروایان و پادشاهان داشت، به مصلحت مردم و جامعه اسلامی بهره‌برد، از این روی، از اقبال پادشاهان و فرمانروایان به خود، در راه گسترش دانشهای اسلامی، مهار قدرتهای ویران‌گر و آبادانی‌کشور، رفاه مردم، جلوگیری از خونریزی و

صلح و سداد بهره برد و کارنامه درخشانی از خود بر جای گذاشت که با مطالعه دقیق و همه سویه زندگی او، بسیاری از زوایای تاریک روشن خواهد شد و هر انسان دقیق اندیش و با انصافی از کالبدشکافی زندگی سیاسی و اجتماعی وی در خواهد یافت که خواجه نصیر، نه تنها قدرتهای سرکش را مهار کرد که پایه های یک تمدن نوین را هم در آن دوران پی ریخت و قلمروهای اسلامی را از تاریکی جهل، بی دانشی و ویرانی رهانید.

مجله حوزه، نه از روی تعصب که با واقع نگری و برابر منطق و خرد، شمه ای از نقش این بزرگ مرد دانشمند و سیاست مدار آینده نگر را در مقالی باز گفته است که به زوایایی از آن در این جا، اشاره می شود:

«... شماری از صاحب نظران و مورخان بر این نظرند که تخت را از زیر پای عباسیان، خواجه نصیرالدین طوسی، عالم بزرگ و سیاستمدار برجسته شیعه کشیده است؛ زیرا او جایگاه بلندی در دستگاه مغولان داشته و دربار مغول و فرمانروای مغولان، هلاکو خان، بارای و تدبیر او کارها را سامان می داده. خواجه از این موقعیت بهره برده و هلاکو را برانگیخته است که به بغداد، لشکر بکشد و امپراطوری عباسیان را درهم بکوبد...»

اگر این تحلیل درست باشد و نگوییم امپراطوری عباسیان، از درون فرو ریخته بود و تاخت مغول به سوی مقر فرمانروای آن در بغداد، تنها نقشی که داشت، جان خلیفه محتضر و در حال جان کندن را زودتر از موعد مقرر، از کالبدش درآورد، یادآور می شویم: به هیچ روی، ویران گریها، خونریزیها و وحشی گریهای مغول (اگر همه زوایای قضیه را بپذیریم) با روحیه انسان دوستانه و اندیشه و باور و اعتقاد پاک خواجه طوس، که از اسلام

سرچشمه می گرفت و کارنامه درخشانش این ره نیز نشان می دهد، سازگار نبود.

این دانشمند بزرگ و با تدبیر و دوراندیش، نه تنها شیعه را، که کیان اسلام را، از نابودی حتمی نجات داد. گواه بر این، آزادی عملی است که همه فرقه ها در پرتو تلاش این شخصیت والا، در دوران مغول، چه در بغداد و چه در دیگر شهرها و سرزمینهای اسلامی، از آن برخوردار بودند.

این مرد بزرگ در عصر تیره و تاریک مغول، دانش و دانشمندان را که در آغاز لشکرکشی این قوم سرکش به سرزمینهای اسلامی، به سخره گرفته می شدند، به بالاترین و والاترین پایگاه درخور خود رساند.

خواجه از شخصیت علمی و آبرو و جایگاه خود، در راه اعتلای اسلام و مسلمانان، به بهترین وجه استفاده کرد.

هلاکو پذیرفت که به خواجه امکان دهد تا بر روی تپه های مراغه، زیج، یا رصدخانه معروف ایلخانی را بنا کند و قرار شد موقوفات ایلخانی در اختیار خواجه قرار بگیرد و خواجه با آن موقوفات، نه تنها رصدخانه، بلکه کتابخانه ای، با چهارصد هزار کتاب، مدرسه و حجره های ویژه برای فقیهان، طبیبان، محدثان و حکما (با دادن حقوق، یا راتبه و جامگی) پدید آورد و زبده علمای عصر را از هر گروه و فرقه و هر آیین و مسلک و دین، در آن جا گرد آورد.

خواجه، با استفاده خردمندانه و از روی امانت از موقوفات ایلخانی، رصدخانه را به اهرمی برای نشر دانشهای مفید و کارساز

و تربیت علما، دگر ساخت و در محضر او، شاگردانی بنام،
مانند: علامه حلی، علامه قطب الدین شیرازی و... تربیت شدند.

او، با تدبیر، خرد، دانش، سیاست و بینش والای خود، قوم
ویران گرمغول را به قومی آبادگر و علاقه مند به کشاورزی و
ایجاد قنوات و... بدل ساخت و پایه تمدن نوینی را بر روی
خرابه های تمدن عباسی بنا کرد.^۵

مجله حوزه، همین روش را برای بسیاری از علمای بزرگ که در کانون نگاه
خرده گیرانه خرده گیران و انتقادی انتقادگران در ادوار گوناگون قرار گرفته اند، در
گوناگون شماره ها و به گونه برنامه و سیاست راهبردی، دنبال کرده است و نقش
برجسته، ماندگار و حیاتی عالمانی را که برخی پنداشته اند، با پادشاهان ستم پیشه
سر و سرری داشته، یا در انجام رسالت خود، نسبت به وحشی گریها،
ستم پیشگیها، ناعدالتیها و تباه گردانیدن حق و حقوق رعایا، کوتاهی کرده و با
این که می توانسته اند در برابر آنان موضع بگیرند، نگرفته و با دستگاه جور به
رویاری برنخاسته اند، به درستی و روشنی نمایانده است.

روشن کرده است زجری که آنان در این مشی و سیاست کشیده اند، کم تر از
عالمانی نبوده که به اقتضای شرایط روزگار، به رویاری با پادشاهان برنخاسته و
گرفتار رنج، درد و شکنجه شده و سرانجام به شهادت رسیده اند. اگر نیت
خیرخواهانه باشد و تلاش برای اصلاح امور، عزت و تعالی مسلمانان و با
برنامه ریزی دقیق، ریشه کن کردن ستم و کوتاه کردن دست چپاول گران از
بیت المال و... در هر جبهه ای از جبهه های مقدس بشود ایستاد، عین صواب و
حرکتی است خداپسندانه.

مجله حوزه، در برابر سیل شبهه ها و زیر سؤال بردن رفتار و کارکرد
علمان دین، دو کار مهم و اساسی را سامان داد:

الف. بررسی مبانی فکری عالمانی که از این زاویه به زوایای زندگی شان نگاه شده و شبهه‌هایی درباره مشی سیاسی شان در اذهان پدید آمده است.

ب. بررسی اسناد و مدارک و مطالعه برهه برهه زندگی و شرایط روزگار و زمانه عالمانی که متهم شده‌اند به گونه‌ای از وابستگی به دربارها و مماشات در برخورد با پادشاهان. در بررسی مبانی فکری نشان داد که هر حرکت و اقدامی را که عالم بر جسته شیعی، در برهه‌ای انجام داده است برخاسته از مبانی فکری است که داشته.

در نگاه مجله حوزه، که بارها با گوناگون تعبیرها و روشها، به قلم آمده، اگر مبانی فکری عالمان دین، بویژه کسانی که به گونه‌ای درباره شان گپ و سخن بسیار است، برای اهل فکر و خرده‌گیران بی اطلاع و ناآگاه از مبانی فکری، روشن شود، بسیاری از اشکالها و شبهه‌ها پاسخ خود را می‌یابند و رنگ می‌بازند. اگر مبانی فکری این گروه از عالمان، به درستی روشن نشود، چه بسا افرادی، حتی بی‌غرضان، دچار شبهه شوند و کارکرد شماری از عالمان دین برای آنان مبهم باشد.

و در بررسی اسناد و مدارک و تاریخ کتبی و شفاهی، نمایاند که بسیاری از شبهه‌ها و اشکالها درباره زندگی سیاسی علمای دین، برخاسته از تحریفی است که از سوی تحریف‌گران غرض‌ورز انجام گرفته است.

مجله حوزه در بررسی مبانی فکری علمای یادشده، به درستی نشان داده است: و حکومت
اینان، در باب حکومت، شرایط و ویژگیهای حاکم، همان باور اصلی شیعه را و چرایی
دارند و هیچ از آن اصل بلندگامی واپس نگذاشته و همیشه بر آن وفادار بوده‌اند. با
در این باور، یا باید معصوم حکومت را اداره کند و در هرم جامعه اسلامی قرار
بگیرد و یا کسی که به گونه خاص و یا عام از سوی او برگمارده شده باشد. تا

تشیع، چشم به حکومت عادل داشته که پا بگیرد. در پی مدینه فاضله بوده است. حکومت آرمانی که آن را در هیچ برهه و دوره‌ای، به جز دوره نبوی و علوی، شاهد نبوده است و انتظار دارد در آخر الزمان، به دست حضرت مهدی، به حقیقت پیوندد. اما این آرمان‌گرایی، علمای شیعه را از تلاش برای حکومت صالحان و حکومتی که درد و رنج مردم را کم کند و از آلام آنان بکاهد و اجرای احکام اسلامی را تضمین کند، باز نداشته است. در هر دوره‌ای، تلاشهایی صورت گرفته که حکومت از دست ناهلان به در آید و به دست شایستگان بیفتد و یا کسانی که درجه‌ای از مردم دوستی و دغدغه و حمیت دفاع از کیان دین و سرزمین اسلامی را دارند. پس تشیع با همه اصرار و پافشاری بر حکومت عادل و آرمانی و مدینه فاضله، از واقع چشم نمی‌پوشد و پیروان خود را به انزوای از عرصه اجتماع و سیاست نمی‌کشاند، بلکه وامی‌دارد برای رفاه و آسایش مردم، پیشرفت و تعالی جامعه، جلوگیری از هرج و مرج و پایمال شدن حق مردم، آشفستگی و از هم گسیختگی، دفاع از کیان دین، به عرصه سیاست وارد شوند و کناره‌گیری از اجتماع و سیاست را پیشه خود نسازند.

تشیع در طول تاریخ، هم به حکومت آرمانی می‌اندیشیده و هم واقع‌گرا بوده است و هیچ‌گاه واقع‌گرایی، مصلحت‌اندیشی و برابر اقتضای روز عمل کردن، آن را از دور شدن از آرمانها و زمینه‌چینی برای تشکیل حکومت عادل، باز نداشته است.

اندیشه و دیدگاه شیعه در باب حکومت‌های جور و نامشروع دانستن قدرتها و حکومتها و تلاش برای رسیدن به حکومت آرمانی و مدینه فاضله، به این معنی نیست که هرگز با قدرتهایی که بر سر کار بوده‌اند، کنار نمی‌آمده است. بلکه با نگاهی به تاریخ می‌بینیم متکلمان و فقیهان برجسته شیعی، راه‌های دقیقی را برای هماهنگی با حکام پیموده‌اند، تا امنیت و بقای پیروان خود را

تضمین کنند؛ اسلام و تشیع را بگسترانند، بازدارنده‌ها از سر راه تعالی و شکوفایی اسلامیان بردارند و...

مجله حوزه، با بررسی دیدگاه‌های گوناگون درباره نزدیک شدن علمای بزرگ شیعه به پادشاهان، این دیدگاه را برابر مدارک و اسناد می‌پذیرد که: علمای شیعه، به وظیفه عمل کرده و به ادای تکلیف پرداخته‌اند. آنان وظیفه خود می‌دانسته‌اند که برای مصلحت جامعه و مردم، در امان نگهداشتن مردمان از گزند به جان‌شان، و حفظ ارزشها و تعالی اسلام و تشیع، برابر شرایط زمان و مکان، به پادشاهان نزدیک شوند.

اعلمان و فقیهان شیعه، هیچ‌گاه از وظیفه خود تخطی نکرده و همواره، در برابر حکومت‌های جور، ایستادگی کرده‌اند. در مواردی که براساس مقتضیات زمان و موقعیت شیعه، به دستگاه جور نزدیک شده‌اند، با انگیزه‌های الهی و برحسب ادای تکلیف و عمل به وظیفه بوده است.^۶

این که چه انگیزه‌ها و عواملی، علمای شیعه را، با همه تنفر و انزجاری که از نزدیک شدن به دربارها داشته‌اند، واداشته که به آنها نزدیک شوند، در یک بررسی دقیق و همه‌جانبه زوایای زمان و مکانی که می‌زیسته‌اند ممکن است. بدون در نظر گرفتن شرایط زمانی و مکانی و مطالعه رویدادهایی که در آن برهه به وقوع پیوسته و گرفتاریهای شیعیان، و جهان اسلام، نمی‌توان به یک داوری درست، رسید. وقتی زمان و مکان در بوته مطالعه قرار بگیرد، روشن خواهد شد که نزدیک شدن عالم با نفوذ و نقش‌آفرین به دربار چه پیامدهایی داشته است. آیا پیامدها مفید و کارساز بوده و موجب شوکت و عزت مسلمانان، یا زیان‌آور و موجب خذلان، خواری و سرشکستی و شکستن صولت و شوکت. مجله حوزه در مقالی به این نکته، به روشنی توجه می‌دهد و نمونه‌هایی

هم یادآور می شود:

«موضع گیری فقیهان اسلام و حوزه های علمیه در برابر حاکمان زمان خویش، باید با توجه به شرایط زمانی و مکانی آنان بررسی شود. تنها وقتی برداشت ما از آرا و فتاوا و موضع گیریهای آنان در برابر حکومتها، صائب خواهد بود که درک صحیحی و اطلاعات عمیقی از موقعیت آنان و شرایط حاکم بر زمانی که در آن می زیسته اند و از همه مهم تر موقعیت اسلام و شیعه در آن عصر داشته باشیم.»^۷

از جمله نمونه ها، نامه ابوبکر خوارزمی، نویسنده بزرگ و نامدار عصر آل بویه (۳۹۳-۳۸۳ هـ. ق) به مردم نیشابور است که مورد توجه قرار می گیرد. خوارزمی در این نامه، گوشه هایی از ستمی که به شیعیان رفته برمی شمارد. از تنگناهای به وجود آمده، از سوی آل عباس و شکنجه های دهشت انگیز، قتل و غارتها و بی حرمتیهایی که بر شیعیان روا داشته شده، پرده برمی دارد. غمگنانه از در به دری، گرسنگی، فقر شدید شیعیان و آل علی (ع) سخن می گوید که از سنگ ناله برمی خیزد. در چنین روزگاری، آل بویه، با گرایشهای شیعی روی کار می آید. شیعیان از بند آزاد می شوند، حق حیات می یابند، می توانند لقمه نانی به دست آورند و خود را از هلاکت حتمی نجات دهند و بر باورشان پایدار بمانند و به خاطر عقیده ای که دارند، شکنجه، کشته و در به در نشوند و خانمان شان را از دست ندهند. حال اگر در چنین فضایی علمای شیعه، به حکومت کمک کنند، تا از بار ستم کاسته شود و گروهی بزرگ از انسانها از مرگ نجات یابند، گناه است؟ یا خیر، جهادی است مقدس و ایثاری بزرگ و انجام رسالتی ماندگار.

در بررسی مدارک و اسناد و نگارشهای تاریخی، مجله حوزه روشن

ساخت که بخشی از نوشته‌های تاریخی، برخلاف واقع است. اگر واقعیت آن گونه که هست برای جست‌وجوگران روشن شود، ابهامی نخواهد ماند. برخورد عالم دینی با دربار و پادشاهان، نه تنها مسأله‌آفرین است که برای نسلهای بعدی گره‌گشا خواهد بود و خواهد نمایاند: «همکاری علمای شیعه، با پادشاهان جور، هیچ‌گاه پایدار و ناشی از اعتقاد آنان نبوده است. هرگز این ارتباطها و همکاریها، به گونه‌ای نبوده که به تفکر و دیدگاه ناب شیعه در مورد حکومت‌های ستمکار و ناحق، خدشه‌ای وارد آورد. حتی عالمانی که با پادشاهان عصر خویش، نشست و برخاستهایی داشته‌اند و در پاره‌ای امور مربوط به دین و مصالح مسلمانان، طرف مشورت قرار گرفته‌اند و... هیچ‌گاه، پا را فراتر از تأیید صوری نگذارده‌اند. در سیره آنان، نمی‌توان موردی را انگشت گذارد که حاکمان جور را به گونه‌ای جدای و همه‌جانبه تأیید کنند و اعمال و رفتار آنان را منطبق با تفکر شیعه بدانند.»^۸

علت مدح و نیز روشن ساخت این که تاریخ‌نگاران و یا نویسندگانی، در نوشته‌های خود، پادشاهان با تکیه بر مقدمه‌ای که بر اثر علمی عالمی نوشته شده و به قلم آمده، وی را در مقدمه درباری دانسته‌اند، سخنی است ناروا و غیر دقیق و برخاسته از ناآگاهی از عالمان این گونه تاریخ‌نگاران و نویسندگان از تاریخ‌پیشینیان.

اگر اینان تاریخ‌پیشینیان را به درستی مطالعه می‌کردند و از چگونگی نشر کتاب و آثار علمی آگاهی می‌داشتند، به این پندار بافیها گرفتار نمی‌آمدند که به

صرف مقدمه‌ای مدح‌آمیز، صاحب اثر را محکوم کنند و یا او را درباری بخوانند و یا بگویند: برای لقمه نانی در مدح پادشاه قلم زده است. اگر تاریخ پیشینیان را مطالعه می‌کردند، درمی‌یافتند: که نگاشتن مقدمه در مدح پادشاه، می‌بایست در آغاز کتاب بیاید، چه نویسنده بخواهد، چه نخواهد. بدون آن مقدمه، کتاب اجازه نشر نمی‌یافت. گاه مقدمه را، خود بخشی می‌افزود که کتابها را بررسی می‌کرد و گاه نویسنده می‌باید این کار را می‌کرد.

پس نمی‌توان مقدمه‌ها را نشان‌گر عقیده نویسندگان آن آثار تاریخی، فقهی و علمی دانست و با تمسک به آنها، صاحب اثر را درباری خواند.

مجله حوزه، شاید برای نخستین بار، در سطح گسترده، این موضوع را بررسی کرده و به سیل هجمه‌ها و تهمت‌ها پاسخ گفته است:

«شماری، با استناد به این که نراقی از شاه قاجار با لقبهای چون:

«خسرو معدلت پناه»، «ظل‌الله» و... یاد کرده، وی را هوادار

رژیم قاجار و دوستدار و پشتیبان فتحعلی شاه قلمداد کرده‌اند.

عبدالهادی حائری می‌نویسد:

«از همین روست که می‌بینیم نراقی با واژه‌های سخت مبالغه‌آمیز،

فتحعلی شاه را ستایش می‌کند.

این گونه واژگان و جمله‌ها، که خرده‌گیران، از جمله حائری،

به عنوان ستایش‌گری نراقی از شاه قاجار یاد کرده و آنها را دلیل

بر هواداری و درباری بودن وی شمرده‌اند، به نقل از دیباچه

پاره‌ای از آثار او، از جمله، معراج السعاده و وسیله النجاة

اوست.

حال باید به درستی کندوکاو کرد و درنگ ورزید که آیا این

ستایشها را، که پاره‌ای شگفت‌انگیز می‌نماد و ویژه حاکمان حق است، می‌توان به نراقی نسبت داد و گفت از کلک ایشان تراویده است.

گیریم درست باشد، آیا می‌توان او را عالمی درباری و ستایش‌گر مردم ستم‌پیشه‌ای چون فتحعلی شاه قاجار دانست؟ و یا می‌توان از چنین جمله‌ها، واژگان و تعبیرهایی برداشت کرد که او حکومت قاجار را مشروع می‌دانسته است؟

برای روشن شدن موضوع، چند نکته بایسته می‌نماد:

الف. نراقی در کتابهای فراوانی که نگاشته، جز چند مورد، در هیچ یک از آنها، از این واژگان، جمله‌ها و تعبیرهای ستایش‌آمیز، به چشم نمی‌خورد.

ب. در این چند اثر، که در آنها، واژگان و جمله‌های ستایش‌آمیز دیده می‌شود، اینها تنها در دیباچه بازتاب یافته و گنج‌نیده شده و در سرتاسر متن، از این جمله‌ها و واژگان ستایش‌آمیز، خبری نیست.

در مثل، معراج السعاده، خلاصه و ترجمه کتاب مهم و اخلاقی ملا مهدی نراقی، پدر ملا احمد نراقی، برای استفاده فارسی‌زبانان نگاشته شده است.

و کتاب وسیله النجاة، رساله عملیه است که به خواست فتحعلی شاه و برای استفاده وی نگاشته شده است.

و کتاب سیف‌الامه، به خواست شاه و عباس میرزا در رد «پادری» نصرانی سامان یافته است.

اگر در دیباچه این گونه آثار و نگاشته‌ها، از پادشاه و فرمانروایان، به نیکی یاد نمی‌شد، پذیرفته نمی‌شدند و اجازه نشر نمی‌یافتند.

ج. در متن کتابهای یاد شده، نه تنها از شاه قاجار، به نیکی یاد نشده و نامی از او به میان نیامده، که در بخشهایی از آنها، بحثهایی به میان آمده که به روشنی می‌نمایاند: نراقی، با حکومت قاجار و فتحعلی شاه، سر ناسازگاری دارد و حکومت قاجار را جائزانه، نامشروع و فتحعلی شاه را ستم‌پیشه می‌داند. این گونه جستارها و گزاره‌ها، در کتاب معراج السعاده، که در دیباچه آن، از شاه ستایش شده، فراوان است که خرده‌گیران بر نراقی نیز به آنها اعتراف دارند.

در مثل عبدالهادی حائری، که سخت تلاش می‌ورزد نراقی را از پشتیبانان اصلی حکومت قاجار و از کسانی که با فتحعلی شاه و عباس میرزا، دوست بوده، بشناساند و این گونه بنمایاند، در این باره می‌نویسند:

«هنگام بحث نظری پیرامون حق حکومت و حدود مسؤلیت آن و صفات و ویژگیهای فرمانروای شایسته، هرگز، در باور خود: در نامشروع شناختن حکومتی جز حکومت فقیهان، درنگ نکرده است.

وی می‌گوید: هیچ کس، بر کسی دیگر ولایت ندارد، مگر آن که از سوی خدا، پیامبر و یایکی از اوصیای او، در موردی، بر دیگری ولایت یابد.

البته از دیدگاه او، فقیهانند که از روزگار غیبت امام دوازدهم

شیعیان، فرمانروا و نایب امام هستند. وی، نوزده حدیث یاد می‌کند که بر طبق آن، فقیهان را تنها فرمانروایان شایسته جامعه اسلامی می‌داند...^۹

دفاع از علمای راستین و مخالفت با علمای درباری

دفاع از علمای بزرگ و نقش آفرین و دارای دیدگاه‌های روشن، راهگشا و دگرگونی آفرین، دفاع از حوزه‌های علمیه است که باید سرلوحه کار هر کانون علمی و فرهنگی قرار بگیرد که از دل حوزه برآمده و جوشیده است.

مجله حوزه به همین انگیزه، از آغاز تاکنون، با کسانی که غرض ورزانه به رویارویی با علمای دین برخاسته‌اند، به رویارویی برخاسته است و به کسانی که ناآگاهانه در این عرصه گام نهاده‌اند، آگاهی داده و سعی کرده به آنان بفهماند، ما هم با علمای درباری، با تمام وجود سرناسازگاری داریم و مخالفیم و صف آنان را از صف مردان راستین و علمای ربانی جدا می‌دانیم؛ اما باید هشیار بود و درک کرد که بین عالم درباری و عالمی که به مصلحت و اقتضای روز و زمان، وارد جریانی می‌شود، ناسازی بنیادین است:

«البته تردیدی نیست که در میان روحانیان نیز، چون سایر مردم، افراد ضعیف‌النفسی، که به طمع مال و شهرت و رسیدن به مقام، به دربار شاهان رفته باشند، وجود دارد، ولی انگشت شمارند و مطرود. نه اکنون که در همان زمانها رانده از حوزه‌ها بوده‌اند.

امام خمینی، به جوانهای غیور، در دوران ستمشاهی دستور داد: عمامه آنان که برای نان، به اسلام لطمه می‌زنند و با دستگاہ ظلم، همکاری می‌کنند، بردارند.

یا می‌فرمود: باید این آخوندهای درباری از حوزه‌ها طرد شوند.^{۱۰}

و نیز در سلسله مقاله‌های آفات علم، به آفت این گروه، اشارت شده است و در مقاله «عالم متهتک و جاهل متنسک»^{۱۱} عالمان بی عمل، سد راه تعالی و معنویت، متحجر و تاریکی‌زا، شناسانده شده‌اند و از نزدیک شدن به آنها پرهیز داده شده است.

و اگر بین این دو گروه کسی که دست به قلم می‌برد، باز نشناسد، نباید وارد این ساحت شود و به خیر و صلاح اوست که کاری دیگر پیشه کند، تا دین و ایمان‌اش محفوظ بماند و با قلم خود، دین و ایمان خویش را بر باد ندهد.

حسدورزان و کینه‌توزان در رویارویی با علمای شیعه

ناگفته نماند که در بررسی اتهامها و عیبه‌ها و نقصه‌های تراشیده شده برای عالمان دین، بویژه هوشیارانی که هم زمامداران و فرمانروایان سرکش و خونریز را رام کرده و هم از قدرت آنان برای درهم کوفتن سد راه تعالی و شکوه مسلمانان و نشر آموزه‌های دین و هموار کردن ناهمواریها و سنگلاخها برای به حرکت درآمدن چرخهای آن، بهره برده‌اند، باید از نقش کینه‌توزانه و حسدورزانه شماری از عالمان فرقه‌های دیگر، غافل نبود که چه بسا، منشأ یاوه‌پراکنی علیه علمای روشن، هوشمند و دگرگون‌آفرین، آنان بوده‌اند. زیرا برای آنان، بسیار بسیار ناگوار و ناخوشایند بود که ببینند تشیع با تدبیر و سیاست و هوشمندی کسانی چون شیخ مفید، سید مرتضی، سید رضی و... در برهه‌ای و با سیاست، تدبیر و هوشمندی خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی در برهه‌ای و... قدرت می‌یابد، توانا می‌شود و در عرصه کلام، فقه و سیاست بر دیگر فرقه‌ها پیشی می‌گیرد و از نابودی حتمی نجات می‌یابد و دامن می‌گستراند.

از باب نمونه، وقتی علامه حلی، در حضور پادشاه مغول، با نظام‌الدین عبدالملک مراغی و شماری دیگر از علمای عامه، به مناظره می‌نشیند و بر آنان، با منطق و برهان قوی چیره می‌شود، بسیاری از نویسندگان و علمای

فرقه‌های مخالف و در منطق و برهان، ضعیف، کینه‌وی به دل می‌گیرند و در آثاری که به جای گذاشته‌اند، زهر خود را ریخته‌اند.

این‌گونه کینه‌ورزیها، نباید از چشم دقیق‌بین محقق تاریخ به دور بماند. آن‌چه ابن‌روزبهان، ابن‌حجر عسقلانی، تغری بردی و... درباره علامه حلی و خواجه نصیرالدین، نوشته و نشر داده‌اند، از این دست است که باید هوشیارانه به آنها نگریست.

تشیع در پرتو دانش، هوشمندی، صداقت، دلسوزی، مردم‌داری، اسلام‌خواهی، و سرزمین دوستی عالمان شیعه دامن گستراند، نه باتکیه آنان به دربارها.

عالمی که در دانش سرآمد نباشد و از هوشمندی، زیرکی، سیاست و بینش والا و نگاه گسترده، بی‌بهره، نمی‌تواند از قدرت پادشاهان به خیر و صلاح دین، مردم و جامعه‌اش بهره‌ببرد. چه بسیار عالمانی که در دستگاه پادشاهانی، جاه و مقام داشته‌اند و از نفوذ بالایی برخوردار، اما چون از دانش و هوشمندی لازم بی‌بهره بوده‌اند، نتوانسته‌اند از قدرت پادشاهان، به خیر و صلاح مذهب، مردم و جامعه بهره‌ای ببرند و چراغی در تاریکی بی‌فروزند که خود نیز گرفتار تاریکی همراه شدن با ظلمه شده‌اند.

میدان برای علمای دیگر فرقه‌ها نیز، در ادوار گوناگون، بویژه در دوره مغول، به طور کامل باز بوده؛ اما نتوانسته‌اند بهره ببرند که نه در دانش سرآمده بوده و نه از آن هوشمندی لازم که بتوان بر جاده‌ای بس لغزنده ره پیمود، برخوردار.

علمای شیعه، بویژه خواجه نصیرالدین طوسی و علامه حلی، به فرمانروای مغول نزدیک نشده‌اند، این فرمانروای مغول بوده که به آنان نزدیک شده و از دانش، هوشمندی، تدبیر، مآل‌اندیشی، سیاست و نفوذ فوق‌العاده آنان در بین

مردم بهره برده است و آنان نیز در این بده و بستان، نه تنها شیعه که تمامت اسلام را از نابودی رهایی بخشیده‌اند. علمای شیعه، با دسیسه و فتنه و دست‌ان به هرم قدرت نزدیک نشده‌اند که در پرتو دانش خود، به این جایگاه رسیده و توانسته‌اند در هنگامه‌ها و طوفانهای هراس‌انگیز و سهمناک، کشتی امت را به ساحل نجات، ره نمایند. کینه‌ها، حسدها، در برابر دانش، بینش، تدبیر و دقیق‌اندیشی و هوشمندی عالمان شیعه به جوش آمده است، چیزی که حسدورزان و کینه‌توزان از آن بی‌بهره بوده‌اند. امروز نیز جامعه اسلامی گرفتار این بلیه است. خصلت زشتی که همیشه تباهی آفریده و موجب خذلان جامعه اسلامی شده است.

عالمان دین و پادشاهان صفوی

دوران صفویان نیز از دورانهایی است که نقش علمای دین باید به طور دقیق، بازکاوی شود. علمایی که در این دوره نقش داشته‌اند، نقش حساس و سرنوشت‌ساز و دگرگون‌آفرین، هم در تولید دانش، دماندن روح آرامش به کالبد جامعه، اعتلای فرهنگی، گسترش باورهای دینی، بالا بردن آگاهی‌های دینی و گسترش خردورزی و جلوگیری از فرهنگ و آیین درویشی‌گری و باورهای ویران‌گر، جهل‌آفرین و خرافاتی، است.

این همه نقش، در سایه امنیت ممکن است. اگر امنیت در جامعه‌ای سایه گستر شود، دانش و آگاهی، زمینه رشد می‌یابد و باورهای اصیل، به بار می‌نشینند.

صفویان، بنیان‌گذار این حاکمیت، شاه اسماعیل، از علاقه، گرایش، دلبستگی شدید مردم ایران به اهل بیت پیامبر (ص) و انزجارشان از حاکمان سنی، بهره برد و قدرت را به دست گرفت. اما برای استوارسازی پایه حکومت در برابر عثمانیان و فرقه‌های گوناگون، رقیبان و مدعیان، نیاز بود که علمای دقیق‌اندیش، همه‌سونگر، کارآمد در عرصه‌های سیاسی و دارای منطق و بیان

س عالمان در
تولید دانش،
گسترش
برهای دینی
و...

استوار و قوی که بتوانند نحله‌های دیگر را از عرصه و ساحت فکری و علمی جامعه برانند و فکر و اندیشه شیعی را، که ثابت کرده بود قوی‌ترین و بی‌بدیل‌ترین اندیشه است، هم برای اداره جامعه و هم برای جذب و قانع کردن روح جست‌وجوگر مردم، نهادینه کنند. از این روی خود را به قوی‌ترین و استوارترین پایگاه فکری و مردمی، که همانا حوزه‌های شیعی و علما و متفکران شیعی باشد نزدیک کرد، تا هم از نفوذ مردمی حوزه‌ها و علما بهره‌برد و پشتوانه قوی برای خود سامان دهد. و هم به اندیشه‌ای پر و بال بدهد که به خاطر قوت و برخوردار از جاذبه‌های ناب، و انعطاف‌پذیری می‌تواند پشتوانه‌ای استوار برای حکومت نو بنیاد صفوی باشد.

عالمان روشن‌اندیش آن روزگار، چه آنانی که از جبل عامل به ایران هجرت کردند و چه آنانی که در ایران بودند و ایرانی، از این مجال به زیباترین وجه، برای رواج اندیشه زلال تشیع سود بردند. هوشیارانه و با منطق قوی، بساط صوفی‌گری خرافی و ناسازگار با مبانی اسلامی و غالیان را برچیدند و سدّ عظیم فکری در برابر دیگر اندیشه‌ها پدید آوردند. محقق کرکی، که نفوذ بسیار در دستگاه و حکومت صفوی داشت و اندیشه‌های ناب و فقیهانه او، راه را بر بسیاری از اندیشه‌های ناسازگار با اسلام، کژ و غیر زلال بسته بود، در پی ریزی و ماندگاری تشیع ناب و به دور از خرافه، در این سرزمین، نقش بنیادین داشت. او، در این سرزمین، به خاطر زهد و تقوا و اندیشه‌های ناب و راه‌گشا و آشنایی دقیق به مبانی اسلامی و شیعی و آگاهی ژرف از مبانی فقهی و فکری دیگر فرقه‌ها، از جایگاه والایی برخوردار بود و چنان اوج گرفت و دایره پرتوافکنی‌اش گسترده شد که شاه طهماسب، به روایت سید نعمت‌الله جزائری، خطاب به وی می‌گوید:

«شما امروز، نایب امام و شایسته‌تر به مقام سلطنت هستید و

من، یکی از کارگزاران شمایم که اوامر و نواهی شما را به مرحله
اجرا می‌گذارم. ۱۲۱

عالم درباری چنین عالم و متفکری را نمی‌شود گفت: درباری. واژه «درباری» در خور
کسانی است که اراده‌ای از خود ندارند و به اراده پادشاه و دربار بسته‌اند. باید
پیرو فرمان پادشاه باشند و توجیه‌گر رفتار او. هر رفتاری که از پادشاه، سر
می‌زند، هر چند از روی هوی و هوس، آخوند درباری باید آن را شرعی
بنمایاند و سرچشمه گرفته از شرع و سازگار با معیارها و ترازهای دینی!
آخوند درباری، زشتیهای دربار را زیبا می‌نمایاند و ستمها و بی‌عدالتیها را
عین عدالت.

برای آخوند درباری، ملاک رفتار سلطان است، نه شرع، احکام و آموزه‌های آن.
آخوند درباری دریوزه‌گر است، هیچ شخصیت و جایگاهی برای خود
نمی‌شناسد. در برابر لقمه نان و جایگاهی، همه چیز را زیر پا می‌گذارد.
او، باید با حيله‌های گوناگون شرعی، مردم را رام پادشاه بکند و در سلک
چاکران و ستایش‌گران وی در بیاورد.
او، باید علیه هر حرکت منطقی، دقیق و سنجیده علیه پادشاه بخروشد و
آن را غیر دینی و غیر شرعی جلوه بدهد و قیام‌کنندگان را مرتد و خارج از دین.
حال، باید از روی انصاف سخن گفت. آیا محقق کرکی این چنین بود؟ یا خیر،
شاه صفوی او را حاکم بر خود و دستگاه سلطنتی می‌دانست و او هم، با
جدیت تمام در اسلامی کردن جامعه و دستگاه دولتی می‌کوشید و با ناهنجاریها،
ستمها و بی‌عدالتیها مبارزه می‌کرد و برای نخستین بار با تلاش، همت و در
پرتو هوشمندی او بود که اعلام شد: حکومت باید بر مدار ولایت فقیه
بچرخد، تا مشروعیت بیابد.

آیا آخوند درباری می تواند چنین نقشهایی را ایفا کند و آیا توانایی آن را دارد که روح اندیشه سیاسی تشیع را به کالبد حکومت این گونه بدماند.

با این حال، باید به این نکته توجه کرد که محقق کرکی، از روند کارها راضی نبوده. گواه بر این، ترک ایران بود. محقق کرکی، دو بار ایران را ترک گفت. یک بار در زمان شاه اسماعیل، پس از پنج سال اقامت در ایران و یک بار در روزگار شاه طهماسب.

وقتی که بار اول ایران را ترک گفت و در نجف اشرف مقیم شد، شاه طهماسب به نجف رفت و او را با دادن اختیارات بسیار گسترده تر به ایران باز گردانید.

محقق کرکی، در این دور، به گونه گسترده ای دست به اصلاح زد و به تلاش برخاست تا حکومت را به آبشخور شریعت نزدیک سازد و کارها براساس شریعت سامان یابد. مردم در سایه عدل اسلامی، زندگی را سپری کنند و کسی به آنان ستم روا ندارد و مال و جان شان از هر گزندی مصون باشد.

سید نعمت الله جزایری می نویسد:

«من بعضی از فرمانها و دستورهایی را که کرکی به حکام و زمامداران نواحی کشور نوشته بود، که همه دربرگیرنده قانونهای عدل و چگونگی رفتار حکام با مردم و گرفتن مالیات و مقدار آن بود، دیده ام.»^{۱۳}

یا حسن بیک روملو در احسن التواریخ می نویسد:

«وی [محقق کرکی] در جلوگیری از فحشا و منکرات و ریشه کن کردن اعمال نامشروع، مانند: شراب خواری، قماربازی، ترویج فرایض دینی، و محافظت اوقات نماز جمعه و جماعات،

بیان احکام نماز و روزه، تفقد از علما و دانشمندان و رواج اذان
در شهرهای ایران و قلع و قمع مفسدین و ستمگران، مساعی
جمیله و مراقبتهای سختی به عمل آورد. «۱۴»

محقق کرکی، با همه اختیاراتی که داشت، برای بار دوم ایران را ترک
گفت که حاکی از ناخرسندی وی، از روند و سیر کارها بود، کارشکنیها و
دشمنیهای درباریان و کارگزاران.

شاه طهماسب، که احساس بی پشتوانگی می کرد و نگران گسترده‌گی
روزافزون مخالفتها و سرپیچیها و همراهی نکردن مردم، پس از ترک کارهای
زشت و خلاف اسلامی و دستور اکید بر جلوگیری از محرمات، از محقق
کرکی خواست به ایران باز گردد، البته با اختیارات بسیار گسترده تر از پیش، که
در فرمان شاه طهماسب، با آب و تاب، انعکاس یافته بود.

محقق کرکی، پس از یک سال از صدور فرمان شاه، آهنگ سفر به ایران را
داشت که چشم از جهان فرو بست. گفته اند این مرگ غیر طبیعی بوده و به
دست پلید درباریان و کارگزاران صفوی از پای درآمده است. همانان که
نمی خواسته و بر نمی تائیده اند عالمی هوشیار و تیزبین، بر سیر کارها و
چگونگی اجرای قانون، رفتار با مردم و پای بندی آنان به اسلام، ناظر و شاهد
باشد.

اینها همه دلیل و گواه بر این است که محقق کرکی، در هر شرایطی حاضر
به همکاری نبوده است. وقتی می بیند، کارها آن گونه که باید بر وفق مراد او
نیست و هماهنگ با معیار پیش نمی رود، ایران را ترک می گوید. سپس با
اختیارات بیش تر و تضمینهای افزون تر باز می گردد.

پس کسانی که او را درباری خوانده اند، با این زندگی روشن و کارنامه
درخشان، اگر نگوییم از روی عمد و برای هدفهای سیاسی و تخریب چهره



نباید از تاریخ نگاران بیگانه از حوزه، ناآشنای به نقش آفرینی عالمان در عرصه‌های گوناگون و یا ناباور به این نقش آفرینیها، یا وابسته به دربارها و بیگانگان، مادی‌گرا، غرب‌زده و... انتظار داشت تاریخ حوزه‌ها را بنگارند و آن چه روی داده، به قلم بیاورند که این انتظاری است بی‌جا و هیچ‌گاه برآورده نخواهد شد. به امید این که دیگران، به طور دقیق کارنامه علمای دین و حوزه‌ها را ترسیم کنند، نابخردانه است و چنین امیدی به حقیقت نخواهد پیوست.

روحانیت، دست به این کار زده‌اند، بی‌گمان از روی کم‌اطلاعی و ناآگاهی از تاریخ و با تقلید از غرض‌ورزان، به کژراهه افتاده‌اند. یادآوری این نکته نیز بایسته است: این که شماری از تاریخ نگاران و نویسندگان گفته‌اند: محقق کرکی، حکم سلطنت و فرمانروایی شاه صفوی را تأیید و امضا کرده و اختیارات حکومتی به وی داده است و از این راه خواسته‌اند بر او خورده بگیرند چطور و چسان به فردی فاسد، ناصالح و ناشایسته، که رفتار پیش از سلطنت و پس از سلطنت، بیان‌گر آن است، چنین حکمی داده و پذیرفته فردی که به آسانی خون بی‌گناهان را می‌ریخته و کردار بسیار زشت و ناشایست داشته است، حاکم باشد و در هرم قدرت قرار بگیرد و آیا این با مبانی تشیع سازگاری دارد؟

بی‌گمان سازگاری ندارد. فقیه جامع‌الشرایط، چنین حقی ندارد که بدون در نظر گرفتن برجستگیها و ویژگیهای فرد، او را بر آریکه حکومت فراز برد و سرنوشت مردم را به دست او بسپارد.

به نظر ما، نخست آن که: محقق کرکی، شاه اسماعیل و یا شاه طهماسب را برابر اختیار شرعی که داشته، بر فرمانروایی مردم نگمارده و اذن حکومت

نداده است. زیرا مدرک و سند و دستخط و یا سخن شفاهی که سینه به سینه نقل شده باشد، در دست نیست و این که محقق کرکی را شاه ولی فقیه می دانسته، روشن نیست که محقق کرکی هم، شاه را کارگزار شایسته و از هر جهت بی عیب و کاستی می دانسته است.

دو دیگر: گیریم که چنین اذنی داده باشد، باز روشن نیست که برای موردی خاص و انجام و به سامان رساندن یک کار به زمین مانده بوده است، یا برای مطلق کارهای حکومتی؟ اگر گفته شود: موردی بوده و برای به سامان رساندن امر خاص. ممکن است که محقق کرکی با توجه به ویژگیهای شاه اسماعیل و یا شاه طهماسب و با توجه به شرایط زمانی و مکانی، به آنان برای انجام کاری از کارهای حکومتی، اذن داده باشد. اما برای مطلق کارهای حکومتی، ممکن نیست، چرا که آن دو، شرایط آن را نداشته اند.

مجله حوزه، این مسأله را از نظر مبنایی بررسی می کند و آن گاه می پردازد به مورد محقق کرکی:

«بله، اگر فقیه جامع الشرایط، در عصر غیبت، دارای مقام ولایت است و ادامه دهنده ولایت ائمه، می تواند حکومت فردی را که شایسته تشخیص می دهد، تنفیذ کند.

روشن است در این صورت، حاکم، «فقیه» است، نه «سلطان». سلطان تمامی برنامه ها و کارهایی که می خواهد اجرا کند، باید به اذن فقیه جامع الشرایط باشد.

امام خمینی می گوید:

«سلاطین، اگر تابع اسلام باشند، باید به تبعیت فقها درآیند و قوانین و احکام را از فقها بپرسند و اجرا کنند. در این صورت، حکام حقیقی، همان فقها هستند. پس بایستی، حاکمیت، رسماً

به فقها تعلق بگیرد، نه به کسانی که به علت جهل به قانون، مجبورند از فقها، تبعیت کنند.»

باید توجه داشت که هر فقیهی، چنین نیابتی ندارد. فقیهی هم که چنین نیابتی را داشته باشد، نمی‌تواند به هر کسی اذن بدهد. باید به افراد لایق و صالح، اذن بدهد. نه تنها فقیه، که پیامبر و امام هم، باید به افراد صالح اذن بدهند.

امام خمینی می‌گوید:

«این درست است که فقیه، به آن‌طور که ذکر شد، می‌تواند اجازه دهد. بلکه اجازه یک فقیه جامع‌الشرایط هم، اگر به موقع خود باشد، صحیح است. لکن نمی‌گویند: هرکسی می‌تواند اجازه دهد. مجتهد، چنین اجازه‌ای ندارد. بلکه پیغمبر و امام هم از جانب خدا، اجازه ندارند به هرکس اجازه بدهند. به کسی آنها می‌توانند اجازه بدهند که از قانونهای خدا، که پایه‌اش بر اساس خرد و عقل بنا نهاده شده، تخلف نکنند.»

اکنون باید دید آیا فقهای اسلام، آن‌گونه که برخی ادعا کرده‌اند، به پادشاهان و حاکمان زمان خویش، اجازه سلطنت و نیابت داده‌اند؟ آیا این اجازه‌ها، مطلق و در همه امور بوده، یا در برخی امور خاص، که ضرورت زمان اقتضا می‌کرده است؟

... در یک نظر اجمالی، می‌توان گفت: اجازه‌ها دو گونه‌اند:

۱. اجازه برای حکومت.

۲. اجازه برای جهاد.

اجازه برای حکومت، همان‌طور که یادآور شدیم، گرچه تحقق آن در صورتی که شرایط وجود داشته باشد، امکان دارد.

و حاکمان و پادشاهان نیز، به منظور تحکیم پایه‌های قدرت خود و کسب وجهه و مشروعیت، بی‌گمان، چنین تقاضاهایی را از علما می‌کرده‌اند، ولی، از فراین و اسناد برمی‌آید که فقهای شیعه، هیچ‌گاه، اجازه حکومت به کسی نداده‌اند.

در میان فقها، تنها به سه نفر: محقق کرکی، آقا حسین خوانساری و کاشف الغطاء، نسبت داده‌اند که به صدور چنین اجازه‌ای مبادرت کرده‌اند.

در مورد محقق کرکی، گرچه از برخی نوشته‌ها، چنین مطلبی استفاده می‌شود، ولی سندی که به وضوح نشان دهد که محقق کرکی چنین اجازه‌ای به شاه صفوی داده باشد، در دست نیست و نکات مبهمی در این زمینه وجود دارد.

خوانساری در روضات الجنات می‌نویسد: شاه طهماسب صفوی خطاب به محقق کرکی اظهار داشت:

«شما برای حکومت سزاوارترید، زیرا شما، نیابت از امام (ع) دارید و همانا من، از کارگزاران شمایم و فرمانها و دستورهای شما را اطاعت می‌کنم.»

در جای دیگر می‌نویسد:

«شاه صفوی، به همه جای کشور، بخشنامه کرد که محقق کرکی، نایب امام است و حکومت، در اصل، مال اوست و همه باید از وی فرمان برند.»

و ...

از این عبارات استفاده می‌شود که شاه صفوی، به مقام و موقعیت ممتاز محقق کرکی اذعان داشته و محقق کرکی، در

دستگاه حکومت صفوی، از قدرت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و در جمیع امور کشور و عزل و نصبها، دخالت می‌کرده است. با این همه، از این عبارات نمی‌توان جزم پیدا کرد که محقق کرکی، به عنوان ولایت‌نیا بتی که از امام زمان دارد، به شاه صفوی اجازه حکومت داده باشد.^{۱۵}

مجله حوزه، نسل نوخاسته و طالب‌علمان را در هر حضور و در هر شماره‌ای برمی‌انگیزاند، به آنان گوشزد می‌کند و تأکید می‌ورزد: تلاشها، حضورها و میدان‌داریها باید پاس داشته شود. ما اگر گذشته‌مان را پاس نداریم و در هر غبارانگیزی، بخشی از پیشینه خود را از یاد ببریم و شکوه‌ها را نبینیم، کم‌کم، ضعیف و نحیف می‌شویم.

دستهای آلوده و پیوسته با بیگانه، برآند، عالمان دین را یکان‌یکان از ما بگیرند، هر کدام را به بهانه‌ای، یکی را به تهمت بی‌دینی، یکی را به تهمت مقام‌پرستی، دنیاطلبی، یکی را به تهمت گردآوری ثروت نامشروع، یکی را به تهمت خشونت، یکی را به تهمت وابستگی، یکی را به تهمت درباری و...

در چنین وانفسایی، افزون بر آفریدن جو بدبینی، که بسیار ویران‌گر است، راه بر استفاده علمی نیز بسته می‌شود. وقتی که محقق کرکی، آخوند درباری خوانده شود، اهل علم حوزه‌ها و متفکران رغبتی نمی‌کنند که دیدگاه‌های وی را در کانون توجه خود قرار دهند و در درسها و بحثها و مناظرات علمی و فقهی، اندیشه‌های او را طرح و به بازکاوی آنها پردازند و برای امروز از آنها بهره ببرند.

محقق کرکی را از باب نمونه ذکر کردیم. شیخ بهایی، میرفندرسکی، علامه مجلسی، خوانساریها و... نیز از کسانی و بزرگان و شخصیت‌هایی هستند که در دفاع از کیان اسلام و رواج اندیشه زلال شیعه، با بهره‌گیری از فرصتها و

مجالهای پیش آمده، هوشمندی به خرج دادند و برای اعتلای دین و مکتب اهل بیت، رنج بسیار بردند و زیبا و باشکوه، بنای اندیشه شیعی را پی ریختند که اگر این تلاشها نبود، بی گمان ما اکنون، برخوردار از مذهبی این چنین رخشان و زلال و خردپسند نبودیم. مکتبی که به آسانی بشود خردمندانه از آن دفاع کرد و با اطمینان خاطر به جهانیان عرضه داشت و براساس آیینها و قانونهای آن، حکومت تشکیل داد و جامعه را اداره کرد.

اگر علمای فقیه و خردگرا در کنار دولت صفوی نبودند، بی گمان ایران در باتلاق صوفیه فرومی رفت و مسلک خرافی درویشی، فراگیر می شد.

کسانی که بر علمای دوران صفویه، که در هرم قدرت نقش داشتند، خرده گرفته اند و حتی رویارویی جدی و پی گیر آنان را با صوفیه و دراویش برنتابیده و از روی کم آگاهی و نشناختن زوایای فکری صوفیه، دراویش و غلات، سخنان سست، بی مبنا و دور از واقعیت گفته اند، اگر اندکی می اندیشیدند و از سر زندگی، انعطاف پذیری، خردمندانگی تشیع و هماهنگی آن با نیازهای حقیقی و خردمندانه بشر، در هر روزگار، آگاهی داشتند و از دیگر سوی اگر می دانستند:

رواج صوفی گری و درویش مسلکی، چه پیامدهایی می توانست داشته باشد و چه باتلاق و مُردابهایی در رواج آنها، در جای جای این سرزمین، پدید می آمد، بی هیچ شک و شبهه ای، در آثار خود از علمای خردگرای آن عصر به بزرگی یاد می کردند و به تلاش برمی خاستند که این سرزمین، به نام و یاد آنان آذین بسته شود و در مدارس و دانشگاهها و مراکز آموزشی به کودکان، نوجوانان، جوانان، سیره و رفتار، دانش و بینش آن مردان علم و عمل، سیاست و تدبیر، آموزانده شود، نه کارهای نابخردانه پادشاهان، لشکرکشیها، شکنجهها و خون آشامیهای آنان.

این که می‌گوییم که علمای برجسته دوران صفویه، از مجال پیش آمده بهره بردند و با پذیرش پاره‌ای از پُست‌ها و دادن مشورت، از کیان اسلام دفاع و آن را از گزندها در امان داشتند و مکتب اهل بیت را رواج دادند و شیعه را از انزوا به در آوردند، شاید کسانی بگویند: بسیار خوب، استواری بخشیدن به پایه‌های اسلام، رواج تشیع و از انزوا در آوردن شیعه، در پرتو همکاری با شاهان صفوی، چه ربطی به مردم دارد و چگونه توجیهی است برای نزدیک شدن علما به ظلمه و ستم‌پیشگان. اگر اینان نزدیک نمی‌شدند و به کار خود می‌پرداختند، دست کم، پادشاهان صفوی نمی‌توانستند در پناه دین و پشتیبانی از ارزشهای دینی و علما و تشیع، به مردم ستم روا دارند و بی‌مانع هر کاری را علیه مردم انجام دهند. در جواب اینان باید گفت:

۱. اسلام و قانونها و آیینهای آن، چیزی جدای از نیازهای واقعی و خردمندانه مردم نیست. تلاش برای برافراشتن علم اسلام، یعنی تلاش برای برآوردن نیازهای مردم، بر اساس معیارهای خردپسندانه.

۲. اسلام و آیینها و قانونهای آن، چیزی جز جلوگیری از ناهنجاریهای اجتماعی و رفتارهای زیان‌آور و ویران‌گر نیست.

تلاش علما برای جلوگیری از قماربازی، شراب‌خواری، استعمال بنگ و حشیش، هرزگی و ولگردی، عیش و عشرت و... آیا جز این است که می‌خواسته‌اند از سلامت خانواده و جامعه پاسداری کنند آیا رویارویی آنان با هر آن چه برای انسان و کیان انسانیت زیان‌آور است، در پرتو آموزه‌های اسلام، و با کمک گرفتن از حکومت، کمک به ظلمه است، یا کمک به رویش ارزشها و میراندن ضد ارزشها.

۳. اصرار و پافشاری بر گسترش اسلام، با کمک گرفتن از قدرت و دولتی که سخت خود را علاقه‌مند به اسلام نشان می‌دهد، یعنی گسترش

دانش، آگاهی و دانایی و رویارویی با جهل و هر آن چه بازدارنده است و انسانها را در رخوت و ناآگاهی فرو می برد.

۴. برافراشتن علم تشیع و از انزوا در آوردن شیعیان، یعنی احیای اسلام واقعی، اسلام ناب، اسلام پیامبر، اسلام ستهنده با ستم، نابرابری زمامداران خودسر و برپادارنده عدالت، همراه و همگام با محرومان و مستضعفان.

۵. دفاع علمای دوران صفویه، با استفاده از فرصتهای به دست آمده، از اسلام و تشیع، دفاع از یک باور و عقیده بی خاصیت، بی اثر در اجتماع و فردی نبود که اگر آنان وارد گود سیاست هم نمی شدند، می توانستند یکسری آینهها و آدابهای ضروری اسلامی و شیعی را در گوشه مساجد، تکایا و حسینیه ها و... به ذهن مردم فرو کنند.

آنان از اسلام حکومتی و در عرصه اجتماع و نقش آفرین در لایه های جامعه به دفاع برخاستند. اسلامی که می تواند با اهرمهایی که در اختیار و از عناصری که برخوردار است، جامعه را اداره کند. این که مجله حوزه، از آغاز تاکنون، در برابر اتهام درباری بودن علمای راستین این دوره ایستاده چون باور داشته، آنان بر اساس یک برنامه راهبردی حرکت می کرده اند و آن: استفاده از ابزار سیاسی برای رسیدن به هدفهای عالی و بنیادین.

این نگاه، در تحلیلی دقیق از حضرت آیت الله سید عزالدین زنجانی، در مصاحبه با مجله حوزه، این چنین بازتاب یافته است:

اترویج علم، قدرت می خواست و احتیاج به تکیه گاه داشت. همیشه خلأ یک قدرت و حکومت ایده آل اسلامی، احساس می شد؛ حکومتی که در ظل آن بتوان به نشر معارف اسلامی پرداخت.

قبل از حکومت صفویه که حکومت رسمی، حکومت غیر شیعی

بود، علمای شیعه، بسیار در مضیقه بودند و برای نشر معارف اسلامی در تنگنا قرار داشتند. قضیه شیخ الطائفه، رحمه الله علیه، یک نمونه از گرفتاری و رنج علمای شیعه است. ابوبکر، پسر معتصم، دستور می‌دهد که: محله کرخ بغداد را، که یک محله شیعه‌نشین بوده است، غارت کنند. به عمال خود دستور می‌دهد: کتابخانه شیخ طوسی را آتش بزنند. شیخ طوسی، مجبور می‌شود که بغداد را ترک کند و به نجف اشرف بیاید و آنجا، حوزه نجف را پایه‌ریزی کند.

آقای زنجانی در این مصاحبه، نشر علم و دامن‌گستری معارف ناب اسلامی و شیعی را بسته به قدرتی می‌داند که پشتوانه آن باشد و زمینه نشر و رواج آن و دامن‌گستری را فراهم آورد و علمای پیشین در توان گروه کوچک شیعه نمی‌دیدند که چنین تحولی بیافرینند و در هرم قدرت قرار بگیرد و از تولید علم و دستاوردهای بزرگ علمای شیعه، پاسداری کند.

ابن تنگنا، زجر و شکنجه روحی، وقتی افزون می‌شد و بس دامن می‌گستراند و جان و روح مردان پر دغدغه را می‌سوزاند که می‌دیدند آن چه تولید کرده و به دست آورده‌اند، پس از سالها و قرن‌ها رنج، در آتش تعصبات کور می‌سوزد و مردم شیعه نیز، آن به آن، از دم تیغ غداره‌بندان می‌گذرند.

وقتی که از تأسیس حکومت به دست خودشان مایوس بودند که شیعه و میراث تشیع را در پناه خود بگیرند و دانش را بگسترانند و مکتب اهل بیت را احیا کنند، به سوی کسانی کشانده می‌شدند که به علمای شیعه و تشیع، ابراز علاقه می‌کردند و ادعا داشتند سدهای راه را برمی‌دارند و موجبات پیشرفت شیعه را فراهم می‌آورند و زمینه اجرای احکام و قانونهای اسلام را آماده می‌سازند.

روشن است که در برابر این خدمت و پشتیبانی و زمینه‌سازی برای

پیشرفت تشیع و آزادی شیعیان و جلوگیری از ستم به آنان، انتظارهایی هم از عالمان دین داشتند که باید برآورده می‌ساختند. و آنان هم، تا جایی که شرع اجازه می‌داد، به همکاری و تأیید، تن می‌دادند:

«علماء، از ایجاد قدرت و نظام حکومتی مأیوس بودند. به این لحاظ، وقتی که حکومت صفویه شکل گرفت، حکومتی که ادعا می‌کرد شیعه است، علمای شیعه، که تا آن وقت، بسیار در تنگنا بودند و نمی‌توانستند معارف خود را ترویج کنند و از طرفی، نشر معارف شیعه را نیز بر خود واجب می‌دانستند، سعی داشتند، قدرت لازم را برای ترویج معارف اسلامی، با تکیه بر قدرت این سلاطین به دست بیاورند.

در این میان، طاغوت‌هایی بودند که به هر جهت، علم و علما را دوست داشتند و احترام می‌کردند، یا مصلحت‌دنیای ایشان، چنین اقتضایی داشت و یا امر دیگری در نظر داشتند به هر حال، علما به طرف ایشان، گرایش پیدا کرده بودند....

شیخ مفید در زمان خاندان دیالمه می‌زیسته است و معاصر عضدالدوله دیلمی، دیلمیان، اولین کسانی هستند که بعد از منسوخ شدن لقب شاهنشاه توسط اسلام، دو مرتبه این لقب را رایج کرده و بر خود نام شاهنشاه نهادند....

در تاریخ، نسبت به شیخ مفید دارد:

«کان یزوره عضدالدوله مراراً»

ظلم و جور دیلمیان هم بر کسی پوشیده نیست. چطور بود که

شیخ مفید اجازه می‌داد عضدالدوله، به زیارت او بیاید؟

این نبود مگر این که، این حکومتها، در عین فساد و فسق و

فجور، به دلایلی علمای شیعه را حمایت و تأیید می‌کردند. علما هم، ضمن این که از ظلم و جور آنان نفرت داشتند، تنها به لحاظ ترویج معارف شیعه، از قدرت آنان استفاده می‌کردند... می‌بینیم، این گونه نبوده است که علما بخواهند سلاطین را تأیید کنند. بلکه تنها به لحاظ همان خلأ حکومت و امارت ایده‌آل اسلامی که بتوان در سایه آن، به نشر معارف پرداخت، تا حدی، به حکومتها تکیه می‌شده است.^{۱۶۱}

شرایط نزدیک شدن به دربارها

مجله حوزه، در بررسی همه‌سویه، در پاسخ کسانی که سخت علیه نزدیک شدن علما، در برهه‌هایی به پادشاهان داد سخن دادند، از زوایای گوناگون وارد شده که در لابه‌لا، مبانی دینی و شیعی روشن شده است. به گونه‌ای که اگر همین مبانی گردآوری شود و دسته‌بندی، بسیاری از گره‌ها را در روابط داخلی و بین‌المللی کشورهای اسلامی، چه بسا با این سر نخها، بتوان پس از بررسیهای گسترده گشود.

همکاری با پادشاهان دولتهای مستم‌پیشه، برای حلّ پاره‌ای از گرفتاریها، رواج اندیشه‌های راهگشا و ضروری برای بشریت و احیای حقوق انسانها و... احیاناً از میدان به در کردن اندیشه‌ای گمراه‌کننده و ضلال‌آفرین و بازدارنده، چه بسا، با توجه به سیره علمای بزرگ در گذشته‌های دور، برابر شرایط و معیارهایی بگوییم بی‌اشکال است.

۱. شناخت و درک کامل از شرایط روزگار: در این باره آن چه مهم است، شناخت و درکی است که افراد باید از مقتضیات روزگار خود داشته باشند. یعنی با درک درست وارد عرصه سیاسی روزگار و نزدیک شدن به طبقه حاکم

شوند. اگر این درک و شناخت درست، که عنصر حیاتی است، در بین نباشد، نزدیک شدن به پادشاهان، بی گمان خسران آور است و آتش آن جهنم سوزان، دامن انسان عالم و تمامی کسانی که به پیروی از او برخاسته‌اند، می‌گیرد.

این که می‌بینیم نزدیک شدن شماری از علمای بزرگ به پادشاهان به مصلحت مسلمانان و سرود معارف اسلامی و شیعی تمام شده، درمی‌یابیم آنان با درک درست و شناخت دقیق از اوضاع و احوال روزگار خود، به این عرصه وارد شده‌اند.

در برهه‌هایی هم، شرایط، به دقت، مطالعه نشده و درک درست و دقیقی از مسائل، مقوله‌ها و پدیده‌های زمان نبوده، از این روی، جامعه اسلامی و شیعی دچار خسران شده است. برای مبارزه با انحرافهای کوچک که اگر در بین علمای دین سازماندهی درستی انجام می‌گرفت، ضرورتی نداشت که هزینه بسیار بزرگ نزدیک شدن به دربارها را پرداخت.

یا در دوره‌هایی، علمای شیعه، خطرها را بسیار بزرگ و ویران‌گر و خانمان سوز پنداشتند. دربارها هم در بزرگ جلوه دادن خطرها سنگ تمام گذاشتند و این سبب شد که دربارها نزدیک شوند؛ اما آن فایده لازم، بهره‌شان نشود. در برابر هزینه‌ای که پرداختند، فایده‌ای بهره‌شان نشد، به دیگر سخن، در معامله با دربار، ضرر دیدند.

یا در روزگاری، از خطری فرار و به خطری بزرگ‌تر و سهمگین‌تر گرفتار آمدند. نسنجیده و ناهوشیارانه عمل کردند. چه بسا اگر ستم و جنایت پادشاه غیر شیعی را در دوره‌هایی بر خود و مردم برمی‌تابیدند و خود را از دایره دستگاه‌های جور دور می‌داشتند، به حکومت ایده‌آل و مورد نظر خود، با بیداری که می‌آفریدند، زودتر دست می‌یافتند، تا این که به پادشاه ستم نزدیک شدند. حتی چه بسا آن چه را آنان می‌خواستند از رواج اندیشه‌های شیعی و... در رویارویی با پادشاهان جور زودتر به دست می‌آمد، تا با نزدیک شدن به آنان.

مجله حوزه، این مهم را از نظر دور نداشته و روی آن حساسیت نشان داده و همه نزدیک شدن‌های به پادشاهان را به سود و مصلحت مردم و اسلام ارزیابی نکرده است.

«این احتمال وجود دارد که علمای اسلام، هرچند با انگیزه‌های الهی و اهداف صحیح و براساس مقتضیات زمان، به حاکمان جور نزدیک شده‌اند، ولی در تشخیص وظیفه، به خطا افتاده‌اند و نتیجه عکس گرفته‌اند.

چه بسا برخلاف تصور خود، که می‌خواستند از وجود پادشاهان و قدرت و امکانات آنان در جهت پیشبرد اهداف دین و تثبیت تشیع سود جویند، این پادشاهان جور بودند که از حضور آنان در کنار خویش، به حکومت ظالمانه خود، وجهه دینی و معنوی می‌دادند و از وجود عالمان، از جهت تقویت پایه‌های قدرت خویش و فریفتن مردم و... بهره می‌بردند.^{۱۷}

این ناهوشیاریها و خطای در تشخیص، در دوره‌هایی به زیان جامعه شیعه تمام شده و سبب افول گردیده است.

درک و هوشمندی و تشخیص درست، شرط وارد شدن به عرصه‌های سیاسی و نزدیک شدن به دربارها و یا دور شدن از آنهاست.

اگر عالم دینی، در بین مردم جایگاهی می‌یابد، به خاطر پاره‌ای از شایستگیها و ویژگیها، در صورتی که می‌بیند از هوشیاریهای لازم برای وارد شدن به عرصه‌های سیاسی بی‌بهره است، سیاستها را نمی‌شناسد و از جریانها آگاهی ندارد، نبایستی وارد عرصه سیاسی شود که در این صورت، بی‌گمان مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد و سیاستهای غیر اسلامی و ناسازگار با مبانی، به دست او، زمینه اجرا می‌یابند.

مجله حوزه، از عالمی یاد می کند که در برهه‌ای خاص، از نیابت دادن برای جهاد با روس، که فتحعلی شاه قاجار از او درخواست می کند، سر باز می زند و به پرسشهای در باب جهاد، هوشیارانه پاسخ می دهد و آن میرزای قمی است. چون در فتحعلی شاه قاجار، آن ویژگیهای لازم را برای جهاد با روس نمی بیند، به او نیابت نمی دهد.

رهبر معظم انقلاب، از هوشیاری این عالم بزرگ چنین یاد می کند:

«... یک ملای بزرگ دیگر داریم که او، محقق و میرزای قمی، صاحب جامع الشتات است. در کتاب جهاد جامع الشتات، از ایشان سؤالی شده که اگر کسی نگاه کند، می فهمد این سؤالاها را از دربار فتحعلی شاه از او کرده اند. مثلاً سؤال می کنند:

آقا چون شما نایب امام زمان هستید، اجازه می دهید کسی به نیابت از شما این جنگ را اداره کند؟»

از این قبیل سؤالاها، مکرر از ایشان شده و این مرد هوشیار زمان شناس و آگاه به تمام اوضاع و احوال، یک ذره ریک لحظه، فریب نمی خورد و جوابهای رندانه‌ای به سؤالاها می دهد که به نظر من، از نشانه‌های هوشیاری یک عالم دینی و یک فقیه بزرگوار است.

اگر همه علمای ما، در زمان خودشان، حداقل در ۲۰۰ سال اخیر، مثل میرزای قمی بودند، شاید وضع ما الآن بهتر بود.^{۱۸}

۲. علم به اثرگذاری و مفید بودن: بر عالم دینی، وقتی رواست که به پادشاهان جور نزدیک شود که بداند اثرگذار است و به خاطر جایگاه و توانی که دارد، می تواند دگرگونیهای بیافریند: از دامنه ستم بکاهد، امر به معروف و نهی از منکر بکند، جان و مال مسلمانان را در پناه خود از گزند و آسیب در امان بدارد و...

بر این نکته همه فقیهان اتفاق دارند که عالم دینی وقتی می‌تواند و بر او رواست به پادشاه نزدیک شود که بداند نقش آفرین است و می‌تواند گامهای بلندی در اصلاح امور بردارد.

مجله حوزه، در جاهای گوناگون به این نکته از قول علمای بزرگ، اشاره می‌کند. از جمله در ویژه‌نامه محقق اردبیلی (شماره ۷۵) در بررسی موضع وی در برخورد با شاهان صفوی، یادآور می‌شود:

«موضع مقدس اردبیلی، از دو زاویه نظری و عملی درخور دقت و بررسی است:

از جهت نظری. وی براساس اصل اولی، همکاری با پادشاهان ستم را که شاهان صفوی از نمونه‌های آن به شمار می‌آیند، روا نمی‌داند و در این باره، به دلایلی، از جمله روایات بسیاری استناد می‌جوید. ولی چون واقعیت خارجی، مانع از آن بوده که پیوندها، به کلی از هم بگسلد، از این روی مقدس اردبیلی، با توجه به دیگر روایات در این باب و سیره امامان معصوم رابطه و همکاری با پادشاهان ستم را به دو گونه زیر تقسیم کرده است:

۱. نزدیکی و همکاری با آنان برای رسیدن به مال و منال و جاه و

مقام

۲. رابطه و همکاری با آنان جهت ترویج اسلام، اجرای قوانین الهی، پاسداری از اسلام و مسلمانان.

روایاتی که بر حرام بودن همکاری دلالت می‌کند، بر گونه نخست و دیگر روایات را بر گونه دوم حمل کرده است.

...

محقق اردبیلی، در بحث پذیرش ولایت از سوی پادشاهان

ستمکار، آن را نیز، به دو قسم زیر تقسیم می کند:

۱. پذیرش ولایت از سوی حاکمان ستم، در صورتی که اطمینان داشته باشیم که امکان اقامه امر به معروف و نهی از منکر، وجود ندارد، جایز نیست.

۲. پذیرش ولایت از سوی حکومت جور، در صورتی که امکان اقامه حدود و امر به معروف و نهی از منکر باشد، نه تنها جایز که واجب است.

امام خمینی نیز علم به مفید بودن و اثرگذاری را شرط ورود به عرصه ای می داند که پادشاه ستم پیشه، در رأس هرم قدرت است:

«... مگر این که معلوم شود ورود او [فقیه و عالم] در آن دستگاه، روی پایه و اساس عقلایی بوده است، مثل علی بن یقین که معلوم است برای چه وارد شده است. خواجه نصیر، رضوان الله علیه، که معلوم است در ورود او، چه فوایدی بود...»

البته، بعضی مواقع برای کنترل، یا منقلب ساختن دستگاه وارد می شدند که اکنون هم، اگر چنین کاری از ما ساخته باشد، واجب است که وارد شویم...»^{۱۹}

از این فرازها و آن چه گفتیم، روشن شد که اصل در مبانی شیعه، پرهیز از نزدیک شدن و همکاری با پادشاهان ستم پیشه است، مگر این که عالم دینی مورد توجه و برخوردار از دانشها و آگاهی های مفید و راهگشا و دیدگاه و نظریات بن بست شکن، احساس کند می تواند نقش بیافریند و در لایه های گوناگون حکومت مفید و کارساز باشد.

۳. توان علمی و برخوردار از آگاهی های ضروری، مفید و راهگشا: چه بسا، پادشاه و حکومتی به عالمی اقبال کند و از او بخواهد که از زمینه های پیش آمده

بهره‌ببرد و در گسترش دانش، اندیشه‌های مورد نیاز، با نزدیک شدن به هرم قدرت، بهره‌لازم را ببرد. اما او، که توانایی خود را از هر کس بهتر می‌داند و می‌شناسد، اگر می‌بیند، از دانش و آگاهی‌های لازم برای نشر اسلام، رویارویی با مخالفان، تبیین قوانین اسلامی و زمینه‌سازی برای اجرای آنها و... برخوردار است، ضروری است که با نزدیک شدن به طبقه حاکم و پادشاه، در این عرصه به تلاش برخیزد، ولی اگر می‌بیند این مهم از او بر نمی‌آید، بی‌گمان نزدیک شدن به قدرت، چه بسا سبب و هنر دین و مذهب شود که جایز نیست.

مجله حوزه، علمایی را که به این خط نزدیک شده‌اند، از هر جهت دانش، بینش، تدبیر و ژرفای نگاه آنان را مورد ارزیابی قرار داده و نمایانده که از توانایی‌های علمی و آگاهی‌های لازم برخوردار بوده‌اند و ورود آنان به این عرصه، سبب تواناسازی بنیادهای علمی جامعه شده است.

۴. برخوردار از ملکه تقوا، پایه‌ای از پرهیزگاری که او را از فرو افتادن در هر مهلکه‌ای باز می‌دارد و نمی‌گذارد عنان اختیارش از کف در رود و در برابر هر جلوه‌ای از دنیا، فریفته شود و خود را بیازد. *مطلبی*
اگر این توان نفسانی در کسی وجود داشت و از ویژگی‌هایی که بر شمرده شد، بهره‌مند بود، نه تنها نگرانی از ورود او به دستگاه جور بیمی و دل‌نگرانی نباید داشت که باید آن را بسیار مثبت ارزیابی کرد و خوشحال شد که چنین مجالی پیش آمده و عالمی با این ویژگی‌ها می‌تواند از این مجال بهره‌ببرد.

مجله حوزه از همین چشم‌انداز به دفاع از علمای بزرگ، پرداخته است. نه این که تعصبی کور آن را واداشته باشد که به دفاع از صنف خود، دست به قلم ببرد. روی هر یک از علمای بزرگ، که به ظاهر به همکاری با پادشاهان پرداخته‌اند، انگشت گذارده، در تقوا و بریدگی از دنیا و دل‌بسته نبودن به آن و زهدپیشگی، سرآمد بوده است.

همین ویژگیها، شاهان و حکومتها را وامی داشته که به علما نزدیک شوند و از آنان بخواهند، در هرم حکومت نقش داشته باشند.

اگر پادشاهان، نشانی از دنیاگرایی و هدفهای غیر دینی در علمای دین می دیدند، به هیچ روی این همه علاقه نشان نمی دادند که حکومت خود را مورد تأیید آنان بنمایانند و یا سعی کنند، این سنخ از عالمان را به سوی خود بکشانند. زیرا علمای دنیاگرا و بی تقوا، خود، بدون آن که کسی در پی آنان باشد، جذب حکومتهای جور می شدند.

عالم دنیاگر و دل بسته به مقام و جاه، نفوذ و جایگاهی در بین مردم ندارد که پادشاهی بخواهد از نفوذ و جایگاه مردمی او، به سود خود بهره بردارد و در پناه وی، حکومت خویش را سر و سامان دهد.

عالمان دین و دربار قاجار

دوران قاجار، از زوایای چند در خور مطالعه است. عصری است طولانی، پر رویداد، پر کشاکش و برهه ای از آن، مشهور به عصر امتیازها.

عصر قاجار، عصر عبرت انگیزی است. درسهای گوناگونی می توان از این عصر آموخت. مجله حوزه با همین نگاه، به گوشه هایی از این عصر که بیش تر محوری بوده، نظر افکنده است، از جمله:

جنگهای ایران و روس: این رویداد بزرگ، باید در کانون توجه حوزه ها قرار بگیرد و نقش تک تک عالمان روشن شود. علمای بزرگ دین برای دفاع از سرزمینهای اسلامی و مردم مظلوم، حکم جهاد می دهند. از آن جا که این حکم باید به دست شاه قاجار اجرا شود، پیوندی بین شاه قاجار و علمای دین برقرار می شود و علما در اردوهای جنگی شرکت می جویند و از شاه قاجار برای دفاع از سرزمینهای اسلامی در برابر یورش روسیه پشتیبانی می کنند و مردم را به کمک فرامی خوانند و...

این نزدیک شدن دربار به عالمان دین، حرف شنوی در اموری و از همه مهم‌تر یورش بیگانه به سرزمینهای اسلامی و قلمرو ایران، از یک سو و ادعای اسلام‌خواهی و تشیع و دفاع از اسلام و مسلمانان از دیگر سوی، سبب شد که علمای عصر فتحعلی شاه کم و بیش، حسن ظنی نسبت به شاه قاجار بیابند، که این هم، نه یکسان بود و نه فراگیر. یعنی شماری از آنان، حسن ظن‌شان کم‌تر و شماری بیش‌تر و دسته‌ای هم به طور کلی کناره‌گیری می‌کردند و حسن ظنی نداشتند.

به هر حال، دفاع از مظلوم، سرزمینهای اسلامی، و جب به جب خاک این ملک و دفاع از دین برای علما و اهل علم و حوزه‌ها اصل بوده است و آیا راه درست همان بوده که رفته‌اند، یا راه‌های دیگری هم بوده است، جای مطالعه و درنگ دارد که مجله حوزه به سهم خود و به عنوان یک کار مهم حوزوی و به زمین مانده، ویژه‌نامه‌ای را به نام فاضلین نراقی سامان داده و جنگ ایران و روس را به بوته بررسی نهاده است.

در این بررسی روشن ساخته، نزدیک شدن علما به شاه، از نوع نزدیک شدن یک فرد ضعیف، بی‌ریشه، بی‌اصالت، دون پایه بی‌پایگاه و جایگاه و خواستار جاه و مقام به یک کانون قدرت نبوده است.

عالمان دین، از نفوذ فوق‌العاده‌ای در بین مردم برخوردار بوده‌اند و حکومتی قوی و دارای بنیانهای استوار در درون حکومت داشته‌اند. حاکمان، حکومت‌شان ظاهری بوده؛ اما آنان باطنی و حکومت بر دلها می‌کرده‌اند.

برای چنین عالمانی، که از نفوذ بسیار بالا و ژرفی بهره‌مند بوده‌اند، به هیچ روی خردمندان نبوده که به تلاش برخیزند خود را به قدرت مرکزی و یا قدرتهای محلی نزدیک کنند. این قدرتهای محلی و مرکزی بوده‌اند که به تکاپو برمی‌خاسته‌اند، تا خود را به آنان نزدیک کنند که مشروعیت‌شان به آن بستگی داشته است.

برای رسیدن به چنین مطلبی، دو کار اساسی باید انجام بگیرد:

۱. نمایاندن پایگاه قوی و رکین علمای دین در برهه مورد بحث، در مثل در زمان رویداد جنگ ایران و روس و دوره حکومت فتحعلی شاه قاجار، بایسته است نقش و پایگاه مردمی و نفوذ کلام سید مجاهد، ملا احمد نراقی و دیگر علمای بزرگ و مجتهدان بنام شرکت کننده در جنگ، روشن شود.

۲. مقام معنوی عالمان این دوره و گریز آنان از جاه و مقام و دنیا و زهد پیشگی و بریدگی از علائق، اگر به درستی روشن شود، خود به خود، تهمت بستگی آنان به دربارها و صاحبان قدرت و ارتزاق از این راه مسخره آمیز جلوه می کند و چون این دو ویژگی مهم علمای دوره فتحعلی شاه قاجار، برای خیلی ها، بویژه نسل جوان روشن نیست، چه بسا رطب و یابسهای که برخی گفته و نوشته اند، اثر بگذارد و انحرافهایی در فکر و اندیشه آنان پدید آورد.

از این روی، بسیار بجا خواهد بود و کار شایسته و سازنده و روشنگر که این دو ویژگی، به مناسبتهای گوناگون از سوی آگاهان باز شود و این نکته مورد تأکید قرار بگیرد که درباری شدن و خود را به صاحبان قدرت چسباندن، باید به انگیزه ای باشد، یا کسب جاه و مقام و یا رسیدن به دنیا و به دست آوردن مکننت و ثروت که علمای مورد نظر، به هیچ یک نیازی نداشتند؛ زیرا از جاه و مقام برخوردار بودند و بر دلها حکم می راندند و به ثروت و مکننت هم که نیاز نداشتند و با زندگی ساده و بی پیرایه و زاهدانه دم ساز بودند.

مجله حوزه، از آغاز، رسالت خود تشخیص داد که روی این نکته تأکید کند و درباره همکاری و همراهی و نوعی نرمش که در برهه هایی علمای دین، در پیوند با دربارها و پادشاهان از خود بروز داده اند، درنگ و علت آن را به دست آورد.

در بررسی کارکرد عالمان دین و رفت و آمد و نشست و برخاست با

حکومت گران و مشورت دادن به آنان، می‌بینیم یک واقع‌گرایی هوشمندانه در آنان هست که محقق تاریخ نباید از آن غافل شود. در این واقع‌گرایی و درک شرایط حساس، ملا احمد نراقی را واداشت با همه مخالفتی که شاه قاجار داشت، برای اصلاح امور و بسیج نیرو برای جنگ و رویارویی با روس، به کمک فتحعلی شاه همت گمارد. نراقی، نظریه ولایت فقیه را احیا کرد و آن را بسط داد. در این نظریه، هر حکومتی را در دوران غیبت، نامشروع می‌داند، جز حاکمیت فقیه جامع‌الشرایط. این دیدگاه بسیار مهم و گره‌گشا، افزون بر «عوائد الایام» که برای طرح همین دیدگاه و میان‌ادله آن نگاشته شده در معراج‌السعادة نیز بازتاب یافته است:

«بدان، کسی که قوا و صفات خود را اصلاح نکرده باشد و در مملکت بدن خود، عدالت را ظاهر ننموده باشد، قابلیت اصلاح دیگران و اجرای حکم عدالت در میان سایر مردمان ندارد و نه قابلیت تدبیر منزل خود را دارد و نه شایستگی سیاست مردم را و نه لایق ریاست شهر است و نه سزاوار سروری مملکت. آری، کسی که از اصلاح نفس خود عاجز باشد، چگونه دیگری را اصلاح می‌نماید و چراغی که حوالی خود را روشن نگرداند، چگونه روشنایی به دورتر می‌بخشد.»^{۲۰}

نراقی این دیدگاه را دارد و روی آن، بسیار تأکید می‌کند و در همین معراج‌السعادة و دیگر آثار خود فرازهایی دارد که حکومت ایده‌آل خود را می‌نمایاند.

مجله با ارائه دیدگاه‌های وی، در ویژه‌نامه‌ای، اهل فکر و تحقیق را به انصاف و قضاوت درست دعوت کرده است که چطور می‌شود شخصی با این دیدگاه‌ها و

نظریه‌ها و کارکردی برابر معیارهای شرع، شاه‌دوست و درباری باشد.

و نیز به طور جدّ مطرح کرده آیا این‌گونه برخورد با عالمان دین، یک حرکت برنامه‌ریزی شده نیست. اگر نیست، پس چطور دیدگاه‌های آنان به دقت مورد مطالعه قرار نمی‌گیرد و نویسندگان در بررسی‌های خود، روی نظریه‌های حکومتی ایشان درنگ می‌ورزند و ابعاد معنوی و عملکرد و سیره آنان را بررسی نمی‌کنند، تا پاسخ خود را بیابند. عبدالهادی حائری، نراقی را ستایش گر فتحعلی شاه قلمداد می‌کند و هوادار دربار! البته به اتکای مقدمه‌هایی که بر آثار او نوشته شده، از جمله معراج السعاده و وسیلة النجاة و... هیچ از خود نمی‌پرسد و این پرسش را به میان نمی‌آورد که چطور، نویسنده در مقدمه از شاه ستایش می‌کند و در متن اثر، دیدگاهی را ارائه می‌دهد که به هیچ وجه، با مقدمه سازگاری ندارد. اگر ستایش گر شاه بود، باید در متن اثر نیز اثری از پذیرش این‌گونه حکومتها بازتاب می‌یافت. اگر در مقدمه به گونه مبالغه‌آمیز (به گمان حائری که مقدمه را از آن نراقی می‌داند) به مدح و ستایش شاه ستم‌پیشه‌ای مانند فتحعلی شاه پرداخته و درست که مقدمه از خود اوست، باید در متن نیز اثری از پذیرش حکومت ستم باشد نه این که با تأکید و اصرار فراوان، از حکومت غیر عادل حذر دهد و به حکومت عادل فراخواند.

شگفت این که، وی، درباره نظریه حکومتی ملا احمد نراقی می‌نویسد:

«هنگام بحث نظری پیرامون حق حکومت و حدود مسؤریّت آن

و صفات و ویژگیهای فرمانروای شایسته، هرگز، در باور خود

در نامشروع شناختن حکومتی جز حکومت فقیهان، درنگ نکرده

است.

وی، می‌گوید: هیچ کس بر کسی دیگر ولایت ندارد، مگر آن که

از سوی خدا، پیامبر و یا یکی از اوصیای او، در موردی، بر

دیگری ولایت یابد.

البته از دیدگاه او، فقیهانند که در روزگار غیبت امام دوازدهم

شیعیان، فرمانروا و نایب امام هستند.

وی، نوزده حدیث یاد می‌کند که بر طبق آن، فقیهان را تنها

فرمانروایان شایسته جامعه اسلامی می‌داند...^{۲۱}

حال باید از نویسنده و محقق تاریخ پرسید که شما چطور نراقی را درباری

می‌دانید؛ اما باور دارید که او:

«هرگز در باور خود، در نامشروع شناختن حکومتی جز حکومت

فقیهان، درنگ نکرده است.»

لازمه درباری دانستن شخص، آن هم شخصی مانند نراقی، این است که

او، حکومت غیر فقیه را مشروع می‌دانسته و اگر مشروع نمی‌دانست، به آن

نزدیک نمی‌شد و به مدح پادشاه نمی‌پرداخت.

نویسنده دچار یک تناقض گویی شده است. اگر اندکی دقت می‌کرد، به

این تناقض گویی گرفتار نمی‌آمد و در بررسی مقدمه، وی را درباری

نمی‌دانست و در بررسی متن معتقد و باورمند به حکومت فقیه و نامشروع

دانستن حکومت غیر فقیه. برآل جامع علوم انسانی

با اندک دقتی درمی‌یافت، مقدمه‌ای این چنین، با باور نویسنده که در متن

به روشنی بازتاب یافته سازگاری ندارد و چنین مقدمه‌ای با این واژگان و

تعبیرها، نمی‌تواند از نویسنده متن باشد.

مجله حوزه، اگرچه درباره کاشف الغطا، سید محمد مجاهد و بسیاری از

علمای نقش آفرین در جنگهای ایران و روس در دفاع از خاک، مردم، هویت

ایرانی و اسلامی، ویژه‌نامه ترتیب نداده است؛ اما در ویژه‌نامه نراقی و در

جاهای مناسب، به دفاع منطقی از کارکرد آنان پرداخته است و نمایانده که هر

یک از اینان، بر اساس مقام و جایگاه ولایی که برای خود فائل بوده‌اند، به تعامل با پادشاهان پرداخته‌اند. خود را در مقامی می‌دانسته‌اند که پادشاه وظیفه داشته از آنان پیروی کند و مو به مو دستورها و فرمانهای آنان را اجرا کند.

در مثل، وقتی که شیخ جعفر کاشف الغطاء، بنا بر خواست فتحعلی شاه، به جنگ و حرکت دفاعی او علیه هجوم روسها، با اذن خود، مشروعیت می‌دهد و در حقیقت وظیفه‌ای جهادی خود را به شاه وامی‌گذارد، تا اجرا کند و به نیابت از مجتهد جامع الشرایط، جهاد را بر پا بدارد، به شاه دستور می‌دهد در چهارچوب خاص حرکت کند و از منوب عنه دستور بگیرد و بس:

«باید بر خدا اعتماد کند و همه کارها را به او واگذارد و از خود

چیزی را نپیند. و این که با قول منوب عنه [مجتهدی که به وی

نیابت داده است] مخالفت نکند و هر امری را که وی طلب کند،

به عنوان این که امر خداست، اطاعت کند. و [در صورت

پیروزی] پیروزی را از ناحیه خود نداند و بگوید این موفقیت در

اثر شمشیر و نیرو و ضربه و قدرت و جنگ من، به دست آمده

است، بلکه بگوید این، از ناحیه خداوند است. و نیز در امر

جنگ، جز از صاحبان دیانت و امانت، کمک و مساعدت

نخواهد و به غیر آنان، تکیه نکند و اسرار نظامی را پیش نااهلان

فاش نگوید و صرفاً با آنان که از خدای جبار می‌ترسند، در میان

گذارد....

و این که شعائر اسلام را نیز برپا دارد و در سپاه اسلام، مؤذنانی

را قرار دهد که به موقع، اذان گویند و برای آنان، امامان جماعت

قرار دهد، تا نماز جماعت اقامه کنند و واعظانی قرار دهد که به

فارسی و ترکی برای مردم سخنرانی کنند...»^{۲۲}



کاشف الغطاء، وقتی که می‌بیند در جایگاهی قرار گرفته که شاه از او حرف شنوی دارد، یا دست کم این چنین می‌نمایاند، فرصت را غنیمت می‌شمرد و جایگاه فقیه جامع‌الشرایط را در حکومت شیعی به همگان می‌شناسد و اعلام می‌کند:

«فقیه مؤید رفتار و کردار شاهان نمی‌تواند باشد. در اموری که به

پادشاه اذن می‌دهد، پادشاه باید فرمانبردار فقیه باشد و در

چهارچوبی که فقیه تعیین می‌کند، حرکت خود را ادامه دهد.»

در اندیشه سیاسی شیعه، فقیه حاکم است و اگر شاه شایسته بود،

اجراکننده دستورات فقیه خواهد بود.

این دیدگاه بسیار تحول‌آفرین، که تا قبل از کاشف الغطاء، در گوشه

مدرسه‌ها و محافل درسی و علمی مطرح بود، با هوشمندی او، کاربردی و

عرضه‌ای برای عرضه یافت و فهماند، حکومتی شیعی است و ادعای در این

باب پذیرفته است که از فقیه جامع‌الشرایط دستور بگیرد و گرنه طاغوت است و با

عرضه این دیدگاه، در سطح بسیار گسترده، حکومت گرانی را که مدعی

شیعه‌گری بودند، با یک چالش جدی روبه‌رو کرد و مشروعیت آنان را زیر سؤال

برد. و به شیعیان و به حوزه‌های علمیه، یک آگاهی ویژه داد که مشروعیت

حکومتها، بستگی به این دارد که فقیه محور باشد، و فرمان او، اجرا شود.

- نهضت تنباکو: در دوره قاجار، پس از خیانتی که دست‌اندرکاران و

فرماندهان جنگ می‌کنند، شیب جدایی علمای دین از دستگاه قاجار تند

می‌شود و کم‌کم به یک رویارویی و جبهه‌بندی آشکار می‌رسد که در تبعید سید

جمال‌الدین اسدآبادی و پس از آن در نهضت تنباکو، به اوج خود رسید.

حکومت قاجار، مشروعیت نداشت. اجازه‌ای که داشت از سوی

کاشف الغطاء، یا دیگر فقیهان جامع‌الشرایط، محدود بود و آن هم در جنگ با

روس و دفاع از مسلمانان بود که با تن ندادن به فرمان آنان و سرپیچی آشکار از قانونها و آیینهای اسلامی، شایستگی همان نیابت را نیز از دست داد. از این روی، در برابر جبهه دینی به رهبری عالمان دین قرار گرفت که در نهضت تنباکو، این جبهه بندیها، بیش از پیش، خود را آشکار ساخت و میرزای شیرازی بزرگ، با حکم ولایی، تار و پود یک قرارداد استعماری را از هم گسست.

این رویداد مهم، نقش فتوا، نقش حکم ولایی فقیه را مجله حوزه در شماره ویژه میرزای شیرازی (۵۰-۵۱) به بوته بررسی نهاده است و پاسداری علمای دین را از استقلال کشور، به نمایش گذارده است و این که اگر این خیزش نبود، ایران در دامی می افتاد که بیرون آمدن از آن غیر ممکن بود.

علمای دین، علمای آگاه شیعه، با مشروعیت ندادن به حاکمان جور و شرط تعیین کردن برای اجازه موردی، جبهه دینی ضد ستم و حکومتهای نامشروع را پرفروغ نگهداشتند. و حرکتهای دیگر که یکی پس از دیگری پدید آمد، ناشی از همین هوشمندی در برخورد بود.

نهضت مشروطه: مجله حوزه در سیر تاریخی که در دوره قاجار داشت، افزون بر تک نگاریها و مقاله هایی که به مناسبتهایی عرضه کرد، چهار شماره خود را به نهضت مشروطه ویژه ساخت که شرح آن در این جا، ما را از مقصد اصلی دور می کند. نکته ای که در این جا بایسته است از آن سخن به میان بیاید، خرده گیریهایی است که از مواضع شیخ فضل الله نوری شده است، تا آن جا که او را عالمی وابسته به استبداد قلمداد کرده و به همین اتهام او را به دار کشیدند.

در شماره های ویژه مشروطه و جاهای دیگر، مجله حوزه، کارکرد این عالم دوران مشروطه را به بوته نقد و بررسی قرار داده است و منصفانه و به دور

از حب و بغض، با تکیه بر اسناد و مدارک، نشان داده: شیخ فضل الله که در معماری نهضت مشروطه و مهار استبداد نقش بنیادین داشت، وقتی که دید مشروطه مورد خواست او و دیگر علمای بزرگ، آن چیزی نیست که اکنون سر برآورده و دور آن شماری از روشنفکران غرب زده به گردش درآمده اند، اعلام کرد: خواست ما، مشروطه مشروعه بوده و هست و با این اعلام و موضع گیری، که سخت تند بود و کوبنده، در جبهه مخالف مشروطه خواهان غربی قرار گرفت. از این روی متهم به هواداری از استبداد و دربار شد، در حالی که اگر در زندگی و موضع گیریهای سیاسی این عالم بزرگ درنگ شود و یا خرده گیران درنگ می کردند و در زندگی تک تک مشروطه خواهان تندرو و شدیداً هوادار غرب هم درنگ می ورزیدند، به روشنی درمی یافتند، چه کسی جزء جبهه استبداد است. چه کسی قبلها سر در آخور دربار داشته و بعدها، فرصت طلبانه به جبهه انقلابیون پیوسته، بدون هیچ گونه سنخیتی با مردم و انقلابیون واقعی!

شیخ فضل الله
ری و حکومت
استبداد

و در مجله حوزه روشن شده است که شیخ شهید، حکومتی را مشروع می دانست که از فقیه جامع شرایط دستور بگیرد و براساس موازین دقیق شرعی حرکت کند.

روشن است که با این بینش، او، نه می توانست با مشروطه خواهان غرب زده هماهنگ باشد و نه استبدادیان. باید راه خود را جدا می کرد و به مشروطه مشروعه برمی گشت که نهضت برای آن پا گرفته بود.

گناه شیخ فضل الله نوری، اندیشه های روشن، پافشاری بر اصول، درک و فهم، روشن اندیشی و شناخت آلودگانی بود که به نام مشروطه خواهی بر سریر قدرت قرار گرفته بودند، نه استبداد خواهی و هواخواهی از استبداد. اگر هواخواهی از استبداد جرم او بود، چرا سران استبداد به دار آویخته نشدند و او

به دار آویخته شد. آیا غیر از این بود که او گرگها را در لباس میش می دید و افشا می کرد؟

مجله حوزه در طلوعه حرکت خود نوشت:

«پس از پیروزی مشروطیت [آقازاده‌ها و گل‌های سرسبد باغشاه، دوباره مجلل‌تر از پیش زندگی می‌کنند، ولی مجاهدان، که در راه رژیم مشروطیت فداکاری کرده بودند، به نان شب محتاج مانده و مورد اعتنا نبودند.

در چنین زمانی است که سردار اسعد و سپهدار، فرماندهان فتح تهران و سرسپردگان دولتین انگلیس و روسیه، فعال ما یشاء شده‌اند.

شیخ فضل‌الله نوری، به دار آویخته می‌شود؛ اما برای محمدعلی شاه، مقرری قابل توجهی (در حدود صد هزار تومان در سال) تعیین می‌شود.^{۲۳}

شیخ شهید، به خاطر جایگاه علمی و عملی بالایی که داشت، در بین علمای طراز اول عتبات عالیات، از نفوذ کلمه برخوردار بود. او بود که علمای عتبات عالیات را، طبق گفته خودش، با اقامه دلیل و برهان، علیه استبداد قاجار، با مشروطه‌خواهان همراه کرد،^{۲۴} حال چطور به جرم طرفداری از استبداد، باید به دار کشیده شود؟

مجله حوزه، در پژوهشهای خود تلاش کرده به پاسخ درست دست یابد و رمز به دار کشیده شدن شیخ شهید را به اهل جست‌وجو و دغدغه بنمایاند.

در نگاه این مجله، شیخ به خاطر دفاع سرسختانه از حاکمیت فقیه بود که به دار کشیده شد. آن چه او از متمم قانون اساسی می‌خواست، چشمه‌ای از خواست او بود. این نکته را بیگانگان نیز درک کرده و به گونه‌ای به آن اشاره کرده‌اند. از

جمله نویسنده انگلیسی استاد ایران‌شناس دانشگاه کمبریج، می‌نویسد
 «شیخ فضل‌الله نوری را بایستی نماینده آن مکتب فکری دانست
 که حاکمیت را از خداوند می‌دانند و نه از مردم و شاه.»

اعدام شیخ فضل‌الله نوری، یکی از کارهای زشت و تندروییانه
 مشروطه خواهان بود.^{۲۵}

در این نگاه، که مجله حوزه چون آن را نزدیک به تفسیر و تحلیل خود دیده
 آن را نقل کرده و بازتاب داده، هدف اصلی کسانی که حیات شیخ شهید را
 برنتابیدند، روشن می‌شود و همه اینها تأییدکننده نگاه هوشیارانه، دقیق و
 موشکافانه امام خمینی است که شهادت شیخ فضل‌الله نوری را در راه متمام
 قانون اساسی می‌داند:

«فضل‌الله را در راه آن [متمام قانون اساسی] شهید کردند.»^{۲۶}

مجله حوزه در ویژه‌نامه مشروطیت، که به مناسبت یکصدمین سالگرد آن
 حماسه بزرگ، سامان داده، به زوایای دیگری از نقش بنیادین، روشن‌اندیشانه
 و هوشمندانه علمای بنیان‌گذار مشروطیت و هدایت‌کننده آن و شیخ شهید
 پرداخته است. در حقیقت، یک کار حوزوی ماندگار انجام داده و طالب‌علمان
 را با الگوهای راستین مبارزه آشنا کرده و در ضمن، به تهمتها و سخنان ناروا،
 پاسخ داده است.

از جمله عالمان بزرگ و نقش‌آفرین که در گردباد اتهام‌هواداری از رژیم
 محمدعلی شاه مستبد، گرفتار آمد، سید محمدکاظم یزدی است.
 این اتهام، بیش‌تر از آن‌جا ناشی شد که وی، به دفاع از مشروطه مشروعه
 برخاست و خواهان جلوگیری از نشر روزنامه‌هایی شد که علیه دین مبین
 اسلام، به نام آزادی، مطالبی را می‌نوشتند و نشر می‌دادند.

سید محمدکاظم
 یزدی و حکومت
 استبداد

حوزه‌ها در حفظ میراث خود، کم کاری کرده‌اند. بی‌اهمیتی حوزه‌ها، حوزویان و عالمان آگاه و بیوتات، در نگهداری اسناد و مدارک، در نگارش و ثبت حماسه‌ها و خاطراتی که علمای حاضر در صحنه‌ها و نقش‌آفرین در حماسه‌ها، برای نزدیکان و شاگردان گفته‌اند، حوزه‌ها را برای مدت بسیار طولانی، از قافله تمدن بشری، واپس نگهداشته است که این خسارتی است بزرگ و غیر درخور جبران.

مجله حوزه، در برابر بدخواهان که موج مسمومی را علیه این عالم بزرگ و چهره علمی و فقهی پدید آورده بودند و دامنه آن تا به انقلاب اسلامی نیز رسیده بود، ایستاد و موضع وی را علیه استبداد قاجار و همگامی و همراهی او را در موضوعات و برهه‌های حساس با دیگر علما را نمایاند و در پاسخ شماری که نوشتند او ساکت بوده و از کنار جریانهای بزرگ، بی‌تفاوت گذشته است، کارکرد روشن و مسؤولانه او را به رشته کشید و نتیجه گرفت:

«روشن شد که سید محمد کاظم یزدی، نه اهل استبداد بوده و نه اهل سکوت و بی‌تفاوت درباره سرنوشت کشورهای اسلامی. آن چه او می‌خواست، اسلام و اجرای برنامه‌های آن بوده است.

وقتی مشروطه، از سیری که داشته، منحرف می‌شود و روشنفکران مشروطه خواه، نه تنها قانونهای اسلام را کنار می‌گذارند و روحانیت را به انزوا می‌کشانند، که با قلم و بیان و روزنامه‌ها و نشریه‌های خود، علیه اسلام، قلم‌فرسایی می‌کنند و به نشر مطالب کفرآمیز می‌پردازند، سید کاظم یزدی طباطبایی، موضع می‌گیرد و این موضع‌گیری از سر دینداری

است، نه طرفداری از استبداد.»^{۲۷}

عالمان دین و دربار پهلوی

میرزای نائینی، از پیشروان نهضت مشروطه بود. با نوشتن کتاب تنبیه الامه، مبانی دینی مشروطه را به روشنی بیان و تجزیه و تحلیل کرد.

میرزای نائینی
میرزا رضاخان

پس از انحراف مشروطه و تندرویهای نابخردانه شماری از مشروطه خواهان و به دار کشیده شدن شیخ فضل الله نوری، به دست اینان و ایادی بیگانگان، نائینی در برابر سران مشروطه، موضع انتقادی گرفت. همان کسانی که از اعدام شیخ فضل الله، سود می بردند، دست به کار شدند، تا دیگر عالمان آگاه، بویژه نائینی را که برای حکومت اسلامی طرح و برنامه داشت، به گونه‌ای از میدان به در کنند. بهترین راه، در به انزوا کشاندن میرزای نائینی و جلوگیری از طرح اندیشه حکومتی وی، پخش این شایعه بود که نائینی، از طرح و اندیشه خود در باب حکومت مشروطه، دست برداشته و دستور داده کتاب «تنبیه الامه» را جمع و نابود کنند. به این نیز بسنده نکردند، با روی کار آمدن رضاخان، فضا را آلودند که نائینی، با رضاخان همراه است. و دلیل بر این همراهی، به پندار اینان، تمثالی است که وی از حضرت علی (ع) همراه نامه‌ای تأییدآمیز، برای رضاخان ارسال می‌دارد.

مجله حوزه، به خاطر جایگاهی که این شخصیت بزرگ، در حوزه‌های علمیه و بیرون از آن، داشته و دارد و کرسی تدریس بسیار بسیار با شکوه و میدان‌داری علمی در برهه‌ای حساس از تاریخ اسلام و نگارش تنبیه الامه، که بیان‌گر گستره، ژرفا و روشنی فکر اوست، ویژه‌نامه‌ای را برای بررسی کارکرد و بیان ژرفای اندیشه او سامان داد و در این ویژه‌نامه، به شرح به اتهامها و تحریفهایی که از شخصیت وی صورت گرفته بود، پاسخ داد. در مقام پاسخ‌گویی، از همه اهرمهای سالم و درخور اطمینان بهره برد، از جمله مصاحبه‌ای با فرزند وی

حجة الاسلام والمسلمین غروی نائینی ترتیب داد و از ایشان پرسید:

«... در پاره ای از نوشته ها آمده: مرحوم میرزای نائینی، گاه با

ارسال تلگراف و یا هدیه، از رضاخان، جانبداری می کرده

است...»

ایشان در پاسخ گفت:

«اینها صد در صد دروغ است. اصلاً چنین چیزی نبوده است.

متأسفانه در این اواخر، آقای عبدالهادی حائری، این مطلب

واهی و دروغ را به مرحوم نائینی نسبت داده است، آن هم از زبان

فرزند ایشان، مرحوم آقا میرزا علی نائینی، که از اساس دروغ

است. از این روی، برخی از منسوبین به وزارت ارشاد شکایت

کردند و وزارت ارشاد هم، از چاپ و نشر دوباره کتاب وی جلو

گرفت.»

و یا پرسید:

«نوشته اند، علامه نائینی وقتی از سیاست کناره گرفت، مبلغ

هنگفتی خرج کرد، تا تنبیه الامه را جمع آوری و نابود کند.»

ایشان در پاسخ گفت:

«این هم از داستانهای شگفت تاریخ معاصر است. دستهایی در

کار بوده که چهره ایشان را مخدوش کنند و گرنه این همه دروغ و

شایعه چرا؟

البته این داستان را پس از رحلت ایشان، در ایران شنیدم:

میرزای نائینی، برای هر نسخه تنبیه الامه، یک لیره می داده و آنها

را جمع آوری می کرده است!

اصلاً چنین چیزی درست نیست؛ زیرا، دست کم، باید من که

هزینه‌های ایشان را ثبت می‌کردم، از این موضوع با خبر می‌شدم. وانگهی، مرحوم نائینی، چنین بودجه‌ای نداشت. ایشان، گاه به خاطر همان شهریه‌ای که می‌داد، ماهی ۶۰۰ یا ۸۰۰ دینار مدیون می‌شد.

از همه مهم‌تر، مگر در تنبیه‌الامه، غیر از آیات، سخنان پیامبر (ص) و حضرت علی و ائمه (ع) چیزی آمده که ایشان از آن منصرف شود و به جمع‌آوری آن پردازد. ۲۸

مجله حوزه، افزون بر ویژه‌نامه که از جایگاه علمی و نقش بنیادین او در پرورش و رشد و تعالی افکار سخن گفت، و تحلیل و بررسی اصحاب خود را نمایاند، در ویژه‌مشروطیت نیز، بار دیگر، از زاویه‌ای دیگر، به اوج افکار او پرداخت و مبانی فکری او را در باب حکومت روشن ساخت و به بسیاری از برداشتهای غلط و نادرست از اندیشه‌های او خط بطلان کشید. هم به برداشتهای کسانی که اندیشه حکومتی او را ناسازگار با ولایت فقیه جلوه می‌دادند و هم با کسانی که مبارز پشیمان و دست شسته از اندیشه‌های حکومتی اش می‌نمایاندند.

پس از شکست نهضت مشروطیت، حوزه‌ها، دچار رکود علمی شدند. زیرا علمای نقش‌آفرین در این نهضت بزرگ که از جایگاه علمی بالایی برخوردار بودند و رکن علمی حوزه‌ها به شمار می‌رفتند، هر یک به فتنه‌ای و دشمنی‌ای گرفتار آمدند و حوزه‌ها از چراغ اندیشه آنان محروم ماندند. در چنین برهه‌ای، حائری، به فکر یک حرکت بنیادین می‌افتد و دست به کار بنیان‌گذاری حوزه علمی می‌شود. این حرکت، یک نوع مدارا را می‌طلبد. مدارا با حکومت و رژیم‌هایی که بنیان‌گذارده شده برای هدم و نابودی اسلام و ریشه‌کن کردن فکری

ن الله حائری و
ژیم رضاخانی

که حرکت می‌آفریند. رژیم رضاخان، از آن روی، پایه‌گذاری شد که نهضت اسلامی مشروطیت تکرار نشود.

چنین رژیمی، که نامشروع به دنیا آمده بود و برخلاف قانون اساسی مشروطیت شکل گرفته بود، تلاش می‌ورزید، برای خود محمل شرعی پیدا کند. خود را به آیات عظام: حائری، نائینی و سید ابوالحسن اصفهانی، نزدیک کرد، اما طرفی نبست و نتوانست آن تأیید لازم را بگیرد. به هیاهو دست زد و تبلیغات گسترده راه انداخت که آقایان با او همراه اند و دولت او را تأیید می‌کنند!

مجله حوزه، در فضای پس از انقلاب اسلامی، وقتی که دید بسیاری از مخالفان روحانیت، به تاریخ گذشته برگشته و بی‌محابا، دست به تحریف می‌زنند و برآند ذهنها و فکرها را از این گروه حرکت‌آفرین، به پندار خود برگردانند، در مصاحبه با شاگردان و نزدیکان حاج شیخ، پرده از چهره ترفند باز آنان برداشت و دروغ‌شان را آشکار ساخت.

در مصاحبه با آیت‌الله اراکی، اندوه و غم حاج شیخ را از وضعی که رضاخان پیش آورده بوده نمایاند:

«او را در این اواخر، خوف گرفته بود از این تفسیقاتی که

رضاخان به طلبه‌ها می‌کرد. وقتی آقای آقا سید احمد خوانساری

را جلبش کرد نظمی که باید التزام بدهی که عمامه را برداری! این

قدر سخت‌گیری می‌کرد.

می‌فرمود: من در مخیله‌ام خطور نمی‌کند که روحانی از این

طرف خیابان برود و زن مکشفه از آن طرف خیابان، پس حتماً

این هیأت اهل علم، مغبوض خدا شده است.

خوف این داشت که اهل علم، مغبوض خدا شده باشد... این

خوف در دلش افتاد و آخر هم نمی‌دانم دق کرد و مرد. «۲۹»

حائری اگر راضی بود از روی کار آمدن رضاخان و حکومت او را تأیید می‌کرد، چرا از وضعی که پیش آمده بود ناراضی بود، تا آن جا که از آن غم جانکاه، جان‌اش به لب آمد و دق کرد؟
 یا نوشتند، حاج شیخ به خاطر همراهی که با رضاخان داشت و حوزه علمیه قم را در رقابت با حوزه نجف و برای سست کردن پایه‌های آن بنیان گذارد و از این روی، با علمای مهاجر، که در مخالفت با انتخابات فرمایشی انگلیسیها در عراق، آن کشور را ترک کرده بودند، روی خوش نشان نداد و آنان را در مخالفت با رضاخان همراهی نکرد. از این روی، علمای مهاجر: سید ابوالحسن اصفهانی و میرزای نائینی، با دلخوری و ناراحتی ایران را ترک گفتند.^{۳۰}

مجله حوزه، در برابر این افترا که در لابه لای کتابهای تاریخ به خاطر کم‌اهمیتی، گم شده بود؛ اما پس از انقلاب اسلامی، کسانی به انگیزه رویارویی با انقلاب و خراب کردن فکر و ذهن مردمان وفادار به انقلاب و امام، این ورق کهنه‌های بی‌ارزش را سر دست گرفتند و به آلودن فضا پرداختند، ایستاد و از زبان شاهدان و طالب‌علمان آن زمان و علمای بزرگ امروز، به شرح، قضیه را باز کرد.

«مرحوم شیخ مهدی خالصی، یکی از علمای بزرگ و مرد مبارزی بود. ایشان به دولت وقت عراق و استعمارگران انگلیسی، همواره اعتراض داشت. مجلس وقت عراق را یک مجلس فرمایشی، نه مردمی، می‌دانست و می‌گفت که نمایندگان از شیعیان هم باید در مجلس باشند.

خلاصه حرف ایشان این بود که: دولت باید از ما باشد و دست ما. این حرفها برای دولت عراق و استعمارگران انگلیسی گران

آمد، به این جهت، ایشان را به ایران تبعید کردند.

مرحوم آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آیت الله نائینی، به تأیید آقای خالصی و در مقام اعتراض و انتقاد به دولت عراق، درس را تعطیل کردند و از نجف، خارج شدند و عازم کربلا گردیدند.

دولت وقت، هراسان شد؛ چرا که تصور می کرد مردم به طرفداری از این دو بزرگوار، مغازه ها را تعطیل خواهند کرد و تظاهرات خواهند داشت. به این جهت، به صالح حمامه، فرماندار کربلا، دستور داده بودند: اگر اجتماعی از مردم به طرفداری از آقا سید ابوالحسن اصفهانی و آقای نائینی، تشکیل شد، نیروهای انتظامی، برخوردی با مردم نداشته باشند که وضع بدتر می شود و حتی تأکید شده بود: با آنان با احترام برخورد کنند، تا وضع، از آن چه هست بدتر نشود. در ضمن این دستور آمده بود: اگر مردم از این دو نفر حمایت نکردند و آنان را به حال خود گذاشتند، فوراً، آنان را به ایران تبعید کنید.

متأسفانه، احدی از مردم نجف، از این دو بزرگوار حمایت نکردند. به طرفداری از آن بزرگواران، نه مغازه ای تعطیل شد و نه اعتراضی شنیده شد.

صالح حمامه هم که هیچ اعتراض و عکس العملی را از مردم ندید، با کمال وقاحت و بی احترامی، مرحوم آقا سید ابوالحسن اصفهانی و مرحوم آقا میرزا حسین نائینی را به ایران تبعید کرد. مردم بی وفا که در کنار ماشین، نزدیک صبحگاه، جمع شده بودند، تنها به عنوان خدا حافظی، برای آن دو بزرگوار، دست

تکان می‌دادند.

مردم قم، از آن دو بزرگوار، استقبال خیلی خوب و شایان توجهی به عمل آوردند. حدود یک فرسخ با پای پیاده، جهت استقبال، بیرون رفتند. در بیرون همین شاه‌جمال، جهت استقبال از آن دو بزرگوار، چادر زده بودند.

مرحوم آیت‌الله حاج شیخ عبدالکریم هم، درس را تعطیل کردند و به آقایان طلبه‌ها فرمودند: شما هم به استقبال بروید و ایشان خودشان هم آمدند.^{۳۱}

مجله حوزه، در گفت‌وگوها و به نقل از شاهدان، نشان داد، کار حائری و هجرت او به ایران، در دوران بحران و کم‌فروغ شدن دین و آموزه‌های دینی، پی‌ریزی یک حرکت نوین اسلامی بود که در حرکت‌های بعدی علیه ستم و استعمار خود را به خوبی نشان داد که اوج و قله‌افراشته آن انقلاب اسلامی ایران، به رهبری امام خمینی بود.

علمای دینی هرگونه رفتاری که داشته باشند، خرده‌گیران کینه‌ورز و وابسته و یا ناآگاه و اثرپذیرفته از سیاست‌پیشگان چندچهره دست از خرده‌گیری و شایعه‌پراکنی برنخواهند داشت. اگر به رویارویی آشکار علیه استبداد و استعمار بایستند، به گونه‌ای علیه آنان حرف خواهند زد و اگر، از رویارویی سر باز بزنند و کار خود را و وظیفه و رسالتی که دارند، به شیوه و روشی دیگر ادامه بدهند، نوعی دیگر علیه آنان حرف خواهند زد. پس در برابر خوش‌آمدها و بدآمدها، انجام وظیفه است چه دیگران خوششان بیاید و یا بدشان بیاید.

آیت‌الله بروجردی، برابر بینش، سیاست و شناختی که از اوضاع و احوال داشت، وظیفه خود را انجام می‌داد اما در آن شرایط و اوضاع و احوال،

آیت‌الله
بروجردی و
بار پهلوی

شماری چون عرصه را خیلی ننگ می‌دیدند و فشار بر اهل دین را بسیار شدید، انتظار داشتند که آیت‌الله بروجردی، دست کم، به حرکت نواب صفوی، روی خوش نشان بدهد.

گویا آیت‌الله بروجردی، کشانده شدن حوزه و حوزویان به دنبال حرکت نواب صفوی را خوش نداشت؛ اما از این که در دیگر جاها، رویاروییها با دستگاه سلطنت، انجام بگیرد، شاهد و مدرکی در دست نیست که ایشان ناخرسند بودند.

آیت‌الله بروجردی، نمی‌خواست که حوزه علمیه قم، در حرکت‌های قهرآمیز وارد شود. به صلاح کشور و دین می‌دانست که هر حرکتی بر مدار مدارا باشد، تا حوزه‌ها رونق بگیرد، دین ترویج شود، مردم به آموزه‌های دینی آگاهی یابند و با احکام آشنا شوند و...

این که شماری گفته‌اند: روابط ایشان با دربار حسنه بود، به طور مطلق درست نیست، این که دربار حرف شنوی داشت و به تذکره‌های ایشان جامه عمل می‌پوشید و سعی می‌کرد ایشان را راضی نگهدارد، دلیل بر این نمی‌شود که روابط حسنه بوده است. دربار، در موقعیتی نبود که بتواند، با خواسته‌های شرعی ایشان به مخالفت برخیزد. و از آن طرف، آیت‌الله بروجردی، شرایط و اوضاع و احوال را برای حرکت تند و ایستادگی در برابر همه کیان حکومت، مناسب نمی‌دید.

مجله حوزه، در گفت‌وگو با شاگردان و شاهدان عینی و اهل اطلاع و آشنای با سیاست‌های آن روز، به کالبدشکافی دوران آیت‌الله بروجردی پرداخته و زوایای موضع‌گیریهای ایشان را روشن کرده است.

مجله حوزه از نزدیکان و شاگردان آیت‌الله بروجردی، درباره موضع ایشان در برابر فدائیان اسلام پرسیده که پاسخها روشن‌گر است که حرکت‌های

تند و موضع گیریهای بی باکانه علیه دربار را در آن شرایط، آن هم از حوزه علمی قم، به صلاح نمی دانسته، اما این که برخی پنداشته اند که در برابر کشته شدن فدائیان اسلام، بویژه نواب صفوی، بی تفاوت بوده است این بی تفاوتی سبب شد شاه دست به خون آنان بیالاید، سخت در اشتباه هستند.

مجله حوزه از آقای بدلا این موضوع را می پرسد و ایشان در پاسخ می گوید:

«اما حمایت ایشان از فدائیان اسلام را چون خودم در رابطه بوده ام، بیش تر توضیح می دهم.

مرحوم سید حسین امامی، در مرحله اول، که دستگیر شد و زندانی، از نظر دادگاه جرمش سنگین بود.

آیت الله بروجردی، به شدت از ایشان حمایت کردند. با وسایل مختلف، از جمله کمک بازاریهای تهران، بعضی از اداریهای با نفوذ و حتی دادن پول به افرادی که در آزادی ایشان می توانستند مؤثر باشند. آقای امامی را با سفارش آزاد کردند. ولی چون پرونده غیر مختومه بود، در مرحله دوم، دستگیر شد (مصدق، آن زمان نخست وزیر بود) باز آیت الله بروجردی کوشش بسیار کرد، تا آزاد شود، اما ناگهان پرونده را به میان آوردند و ایشان را اعدام کردند.

در جریان مرحوم نواب، چون می بایست، حکم دادگاه را شاه امضا کند و سپس اجرا شود، کسانی که با شاه رابطه داشتند و آن وقت، برای همین موضوع، به بیت آیت الله بروجردی احضار می شدند، قول دادند: از شاه خواهند خواست که حکم اعدام را امضا نکند و امضا نمی کند.

ما در جریان محاکمات بودیم. در زمان آخرین محاکمه، در بیت آقای بروجردی بودیم که در آن جا، در جریان لحظه به لحظه جلسه قرار می گرفتیم. تا پاسی از شب، جلسه محاکمه ادامه داشت.

خبر دادند: به خاطر خستگی، اکثریت اعضا، ادامه جلسات، در روز بعد است. من آمدم منزل، صبح، بین طلوع عین، باخبر شدیم که: آقایان را اعدام کرده اند و آن جلسه محاکمه، پس از تنفس، ادامه پیدا کرده و حکم نهایی قتل را داده، همان شب موافقت شاه را هم به دست آورده اند! در صورتی که شاه در تهران نبوده است، خود را به سرعت به شاه می رسانند و امضا می گیرند.

آیت الله بروجردی، پس از شنیدن خبر شهادت این آقایان، بسیار متأثر شدند. به طوری که ملاقاتی را که ما روزانه، با ایشان، به خاطر کارمان داشتیم، آن روز تعطیل کردند و فرمودند:

«از ناراحتی، حال هیچ کاری را ندارم.»

اما از نظر مادی: برخی از طلبه های فدائیان اسلام، مانند سایر طلاب، شهریه می گرفتند، ولی برخی دیگر را آیت الله بروجردی به صورت خصوصی شهریه می دادند. مانند: خانواده واحدیها که از جانب آقای بروجردی شهریه ای مقرر شده بود و خود من هم، واسطه پرداخت آن بودم. این پول، تا زمان حیات ایشان ادامه داشت. پس از شهادت واحدیها نیز، این پول داده می شد. اما پس از آمدن سید محمدتقی واحدی به قم، شهریه به نام ایشان داده می شد.

برخی کمکهای ایشان، عنوان شهریه نداشت و بیش‌تر از حد شهریه بود که گاهی اوقات، خود من واسطه بودم که آن را به مرحوم نواب تحویل دهم.

می‌آمدم تهران و چون مرحوم نواب، مخفی بودند، با زحمت ایشان را می‌جستم و پول را تحویل می‌دادم...»^{۳۲}

در دوران و روزگاری این حرکت از سوی مجله حوزه انجام گرفت که خیلی‌ها نمی‌خواستند این پیوند و محبت، علاقه و کمکهای آیت‌الله بروجردی به فدائیان اسلام، بویژه نواب صفوی روشن شود و آقای بدلا در ادامه می‌گوید:

«نمی‌دانم چرا برخی نمی‌خواهند این حقیقت گفته شود»

بله، جداافکنی بین مرجعیت شیعه با مبارزان و کسانی که پیشاهنگ حرکت بودند و جوانان پرشور، یکی از هدفهای استعمار است. اختلاف سلیقه‌ها، عقیده‌ها، روشها و... بین علما و اهل اسلام گاه چنان بزرگ جلوه داده می‌شود که هر بیننده، خواننده و شنونده‌ای فکر می‌کند، دشمنی چنان دامن‌دار و گسترده است که به هیچ روی، راه برون‌رفت از آن وجود ندارد، در حالی که وقتی به اصل حادثه نزدیک می‌شویم، می‌بینیم، داستان و جریان از بیخ و بن، با آن چه شنیده شده و در افواه است، فرق می‌کند.

بی‌گمان، هم در بیت آیت‌الله بروجردی کسانی بوده‌اند، به اختلاف دامن می‌زده‌اند و هم در بین فدائیان اسلام. یا چه بسا، کسانی که خود را به بیت آیت‌الله بروجردی و یا به فدائیان اسلام منتسب می‌کرده، اما نفوذی بوده‌اند. از این روی، به تلاش برخاسته‌اند تا آیت‌الله بروجردی را به فدائیان اسلام و فدائیان اسلام را به آیت‌الله بروجردی، بدبین کنند.

به نظر ما، افزون بر اختلاف دیدگاه‌ها، روشها در نوع حرکت، که به یک

کشمکش بین بیت آیت الله بروجردی و فدائیان اسلام در قم انجامید، نباید از نقش و آتش بیاری معرکه گیران و نفوذیان غافل بود که مجله حوزه در بررسی رویدادهای آن زمان، از این مسأله غفلت نورزیده و از شاهدان درگیریهای بین هواداران فدائیان اسلام و آیت الله بروجردی، پرسیده است. از جمله از آقای بدلا پرسیده و ایشان در پاسخ گفته است:

«البته هم در بین طرفداران فدائیان اسلام، افراد مشکوکی بودند... و هم در بین مخالفان فدائیان اسلام افراد مشکوکی بودند که بعضی از این افراد، به بیت آیت الله بروجردی منتسب بودند.

درگیریها، به نظر من، با تحریک همین عناصر مشکوک بود که طبعاً، افراد ناآگاه را نیز، به میدان می آورد.»^{۳۳}

از فرازهای مهم زندگی و سیره سیاسی آیت الله بروجردی که شماری به تلاش برخاسته بودند، آن را مبهم جلوه دهند و شماری نیز، به روشنی و بی پروا به آن دامن می زدند و با اطمینان و به گمان خود از روی یقین، سخن می گفتند، رابطه آیت الله بروجردی با شاه بود. مجله حوزه، بهنگام و در موقع مناسب، با طرح آن، در بین شاگردان برجسته آیت الله بروجردی و شاهدان و آگاهان، چرایی و چگونگی رابطه آیت الله بروجردی با شاه را از زبان آنان بازگو کرد که بسیاری از نقشه ها، نقش بر آب شد. چه نقشه کسانی که به نام انقلاب اسلامی و در پرتو آن و تصحیح کارکرد خود، به این قضیه دامن می زدند و چه نقشه کسانی که از اصل و بنیاد با حرکت مرجعیت مخالف بودند.

بی نوشتها:

۱. مجله حوزه، شماره ۱۰۷-۱۰۸/۳۶۳-۳۶۴.
۲. همان، شماره ۲۴/۱۳۸.
۳. همان، شماره ۱۹/۱۶۷-۱۶۸.
۴. صحیفه نور، ج ۲۱/۲۹۶.
۵. مجله حوزه، شماره ۸۹-۹۰/۹-۱۰.
۶. همان، شماره ۶۳-۶۴/۲۷۹.
۷. همان/۲۸۰-۲۸۱.
۸. همان/۲۸۲.
۹. همان، شماره ۱۰۷-۱۰۸/۲۹۵-۲۹۷.
۱۰. همان، شماره ۶۳-۶۴/۲۷۹.
۱۱. همان، شماره ۵/۵.
۱۲. روضات الجنات، ج ۵/۱۶۲.
۱۳. عوالی اللثالی، ابن ابی جمهور/۱۳ و مطالعات فرهنگی.
۱۴. احسن التواریخ/۳۴۹. رجال جامع علوم انسانی.
۱۵. مجله حوزه، شماره ۶۳-۶۴/۲۹۲-۲۹۴.
۱۶. همان، شماره ۳۲/۷۹-۸۰.
۱۷. همان، شماره ۶۳-۶۴/۲۷۸-۲۷۹.
۱۸. همان/۲۹۶.
۱۹. همان، شماره ۶۳-۶۴/۲۹۱.
۲۰. همان، شماره ۱۰۷-۱۰۸/۲۹۷.
۲۱. همان/۲۹۶-۲۹۷.

۲۲. همان، شماره ۶۳-۶۴/۲۹۷.
۲۳. همان، شماره ۱۴/۳.
۲۴. همان، شماره ۵۹/۶۶.
۲۵. تاریخ معاصر ایران، پتر آوری، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، ج ۱/۲۵۱،
مؤسسه مطبوعاتی عطائی، تهران، ۱۳۶۹؛ مجله حوزه، شماره ۵۹/۶۶.
۲۶. مجله حوزه، شماره ۵۶/۶۶.
۲۷. همان، شماره ۷۶-۷۷/۲۹۷.
۲۸. همان/۲۰-۲۱.
۲۹. همان، شماره ۱۲/۳۹۳۸.
۳۰. حیات یحیی، ج ۴/۲۹۰-۲۹۱.
۳۱. مجله حوزه، شماره ۳۴/۶۵-۶۶.
۳۲. همان، شماره ۴۳-۴۴/۹۷-۹۹.
۳۳. همان/۹۹.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی